فیلیپ لوزینسکی

خاستگاه پارت ها

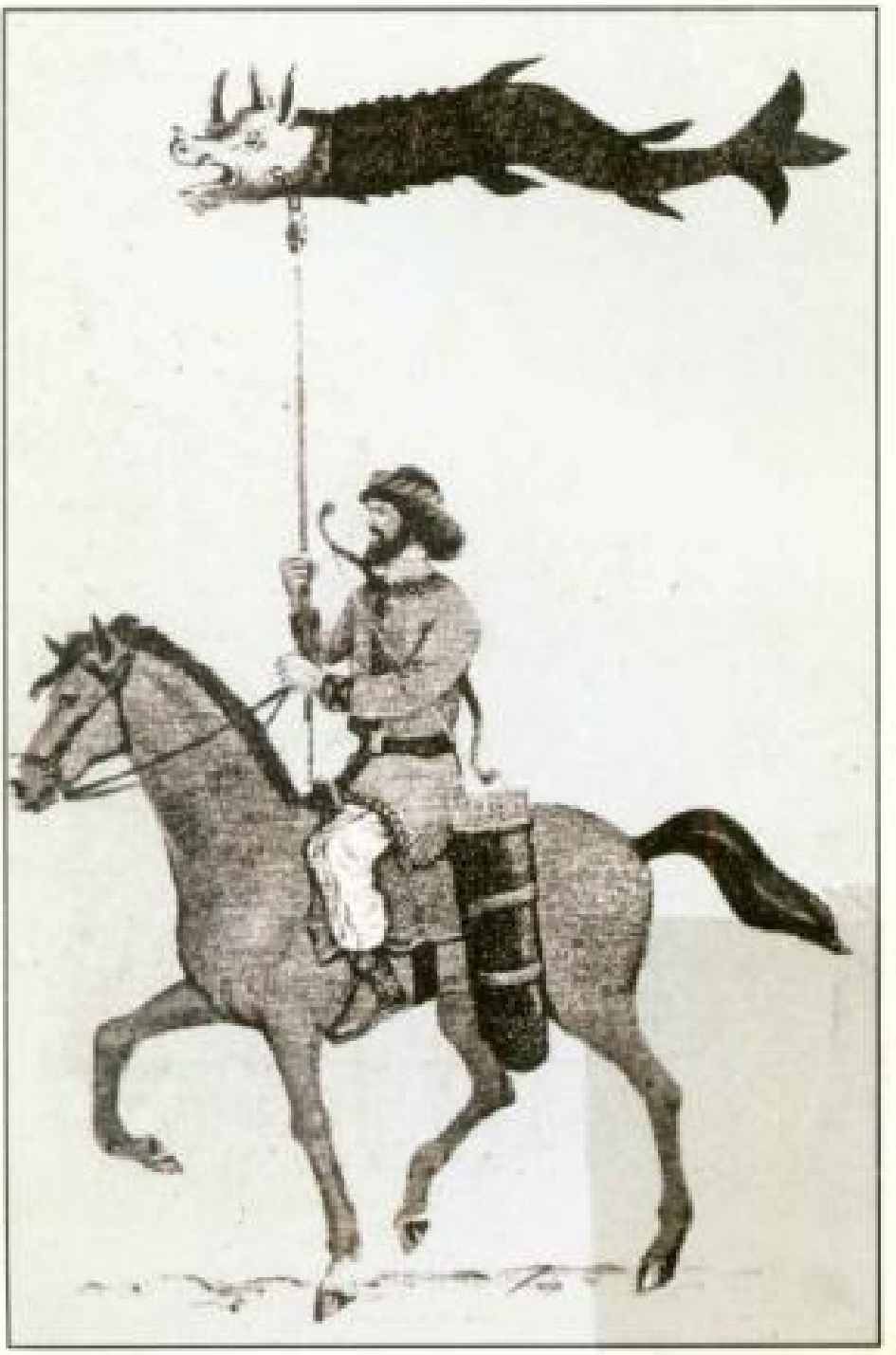

سوار پارتی با درفش اژدها - دوران اشکانیان

رقیه بهزادی

انتشارات پژوهنده

بوهدان فیلیپ لوزینسکی

خاستگاه پارت‌ها

رقیه بهزادی

لوزینسکی، بوهدان فیلیپ، ۱۹۱۵-
Lozinski, Bohan Philip
خاستگاه پارت‌ها/ فیلپ لوزینسکی: [مترجم] رقیه بهزادی -
تهران: پژوهنده، ۱۳۸۰.
۱۲۰ ص ISBN: 964-6302-97-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی:,The original homeland of parthinas
کتابخانه ملی ایران ۲۴۰۷-۷۹م
لوزینسکی، بوهدان فیلیپ - خاستگاه پارت‌ها-
۱. ایران - تاریخ - اشکانیان، ۲۴۹ ق. م - ۲۲۶م.
۲. ایران - تاریخ - سلوکیان و اشکانیان، ۳۲۳ ق.م. - ۲۲۶ م.
الف. بهزادی، رقیه، ۱۳۱۱- مترجم، ب. عنوان

خاستگاه پارت‌ها
نویسنده: بوهدان فیلیپ لوزینسکی
برگردان: رقیه بهزادی
چاپ: نخست ۱۳۸۰
تیراژ: ۳۱۰۰ نسخه
چاپخانه: کامران
صحافی: کامران
حروفچینی: پژوهنده
ناشر: پژوهنده
شابک: ۱-۹۷-۶۳۰۲-۹۶۴
حق چاپ برای نشر پژوهنده محفوظ است.

در این کتاب

مقدمه	۱۱
تقسیمات پارت‌ها	۱۵
ارتش اشکانی	۲۹
اشکانیان شرقی	۳۳
آر ـ سَکَه‌ها، سکاها و تخاری‌ها	۳۷
صنعت آهن در میان اشکانیان	۴۱
پارتی ـ سان Parthi - San	۴۵
خاستگاه اشکانیان	۵۱
نسا	۵۵
سیبریه	۶۳
مهاجرت نام جاها	۶۷
یادداشت‌ها	۷۴

تقدیم به دانشمند فرزانه
دکتر عطاءالله کوپال

رقیه بهزادی

مقدمه

تاریخ پارت‌ها، همان‌گونه که در حال حاضر شناخته شده است، موجودیت سیاسی دولت کوچکی را مورد بحث قرار می‌دهد که بیشتر محدود به بین‌النهرین و منطقه کم‌شناخته فلات ایران[1] بود. دولت پارت، سیاست تجاوزکارانه‌ای نداشت، ولی منابع آن به اندازه‌ای بود که بتواند از توسعه روم، که می‌خواست در آسیا جانشین سلوکیان بشود، جلوگیری کند.*

می‌دانیم که تشکیلات پارت‌ها مرکب از شماری از دولت‌های تحت سیطرهٔ خاندان اشکانی بود. این اتحادیه را معمولاً بدوی، یعنی بدون صنعت، شهر، شهرک و مراکز متمدن می‌نامند. ظاهراً، ادارهٔ امپراتوری پارت‌ها متکی بر شهرک‌ها و قصرها نبود. همهٔ این مطالب، نسبتاً مبهم و

---

* در اصل، رساله‌ای بوده که در انجمن شرق‌شناسان امریکا در واشنگتن در ۷ آوریل ۱۹۵۳ خوانده شده است.

همهٔ این نتیجه‌گیری‌ها، مبتنی بر حدس و گمان است. هویت «بدوی» (صحرایی) آن، از اشاره‌ای ناشی می‌شود که ژوستن Justin در کتاب خود تحت عنوان «خلاصه تروگوس پومپئیوس Trogus Pompeius»، به آن اشاره کرده و گفته است که پارت‌ها از شمال باکتریا آمده بودند. اطلاعات ما از منابع چینی ظاهراً از نوعی دیگر است. اما تاریخ پارت‌ها پیش از آن که در پرتو منابع تاریخی رومی روشن شود، ناشناخته است. مرزهای شرق و شمالی امپراتوری پارت بر اثر حدس و گمان تعیین می‌شود.

حتی وجه تسمیهٔ این امپراتوری به خوبی مشخص نشده است. در منابع لاتینی، آن را پارتی نامیده‌اند و، برطبق ریشه‌شناسی عامیانه، که ژوستن آن را ثبت کرده (تروگوس پومپئیوس، IV، ۲)، کلمه پارتی به معنای «حرکت کرده»* است. بعضی از تاریخ‌نویسان، این نام را از پارنی Parni گرفته و گفته‌اند که پارت‌ها طایفه‌ای بودند که در محلی در آسیای مرکزی[۲] می‌زیستند. اما، امکان دارد که ریشه نام پارتی را در کلمات پهلوی به معنای «پیروزمند» یا «مغرور»[۳] بیابیم و در آن صورت، کلمه مزبور یا نامی توصیفی، یا بخشی از یک لقب وابسته به آن سلسله بوده است. در هر حال، کلمه «پارتی» در هیچ یک از منابع شرقی ـ ارمنی، عربی، فارسی نو، و بالاخره چینی ـ مطلقاً شناخته نیست. گویی رومیان، هنگامی که نخستین بار نام این امپراتوری دوردست را شنیدند، وجه تسمیهٔ آن را لقب یکی از پادشاهان پارتی دانستند و سپس، همان نام را به

---

* departed.

مفهوم سراسر امپراتوری مزبور به کار بردند.

در منابع شرقی، که بیشتر آن‌ها تألیفاتی از دوره بعد از پارت‌ها و متکی بر مدارک کهن است، این امپراتوری تحت نام سلسله فرمانروا، یعنی اشکانیان،* معرفی شده است. سکه‌های «پارتی»، که به نام این سلسله ضرب شده است، نوشته‌ای دارد که در آن‌ها، نام اشکانیان به حالت اضافی** آمده است. این احتمالاً بدان معناست که مسکوکات، به نام آن‌ها ضرب می‌شده ولی نام مزبور، صفت اختصاصی آن‌هانبوده و این نکته درخور تعمق است. [۴] واژهٔ «اشکانی» ظاهراً در ارمنستان [۵] به کار می‌رفته است. منابع شرقی، این سلسله را اشکانیان نامیده‌اند. این صورت، نه تنها در تواریخ متأخر ایرانی و در نوشته‌های دانشمندان پیشین عرب، بلکه در کهن‌ترین متن پهلوی، منسوب به سده ششم میلادی [۶] حفظ شده است.

در بازسازی‌های جدید تاریخ امپراتوری پارت‌های اشکانی، میان منابع غربی و منابع کهن‌تر (مربوط به سکه‌های ضرب شده به فرمان اشکانیان) [۷] و مدارک شرقی مربوط به این سلسله، تناقض شگفت‌انگیزی وجود دارد. فهرست پادشاهان پارتی، بنابر سکه‌های یافت شده در بین‌النهرین و بنابر تاریخ رومیان، که سرانجام به‌وسیله دوبواز[۸] Debevoise تنظیم گشته است، وجه اشتراک زیادی با فهرست‌های فرمانروایانی که به‌وسیله تاریخ‌نویسان ارمنی یا تاریخ‌نویسان بعدی سوری،[۹] یا تاریخ‌نگاران عربی [۱۰] یا سنت ایرانی

---

* Arsaeids.

** genetive

شرقی [۱۱] منتقل گشته است، ندارد. در نتیجه، مدارک شرقی به‌هیچ وجه در تاریخ جدید آن امپراتوری راه نیافته است. در سدهٔ نوزدهم [۱۲]، چنین فرضیه‌ای مطرح شد که شرقی‌ها تاریخ اشکانیان را برای پرکردن دوره میان زمان اسکندر کبیر و روی کارآمدن سلسله ساسانی «جعل» کرده‌اند. این واقعیت، که چندین روایت مستقل و ناپیوسته ارمنی، سوریه‌ای و عربی به‌طور تحسین‌آمیز یکدیگر را تأیید می‌کنند، دست‌کم گرفته شده است. تألیفات بعدی، متکی بر همان مطالب یا مشابه آن است؛ همه آن‌ها احتمالاً، از منابع بومی مهم و جالب توجه و ظاهراً، به منظور ردیابی تاریخ سلسله ارمنی اشکانیان اخذ شده است. تاریخ‌نویسان عرب را بیشتر گردآورندگانی می‌دانند که مدارک کهن را عیناً ذکر کرده و گفته‌اند: «از دانشمند انتظار نمی‌رود که به ذخایر حقایق موروثی مطلبی بیفزاید.»[۱۳] باوجود این، اطلاعاتی که درباره تاریخ اشکانیان نقل کرده‌اند، مورد توجه قرار نگرفته است. وابستگی شدید به سنت‌های باستانی ایران، که حتی صورت‌های کهن زندگی را به روزگار کنونی انتقال داده است، ظاهراً به همان ترتیب در سنت‌های تاریخی ایرانی منعکس نشده است.

تقسیمات پارت

افق‌های تاریخ غربی بسیار محدود بود. پلینیوس* Plinius، یا خبررسانان تاریخ او تاریخ طبیعی، VI، XXIX، (۱۱۲ ـ ۱۱۳، ۱۲۳)، شرح نسبتاً تحریف شده‌ای از پارت‌ها برای ما به جای نهاده‌اند که در این جا آن را، به تفصیل ذکر می‌کنیم تا نشان دهیم که شرح مزبور، دورنمایی از اطلاعات به‌هم پیوسته را عرضه می‌داشت:

«پارت‌ها، بر روی هم، دارای هجده دولت هستند، و تقسیمات استان‌های آن‌ها در سواحل دو دریا، همان‌گونه که گفتیم، یعنی دریای سرخ در جنوب و دریای کاسپی در شمال، چنین است. از این استان‌ها، یازده استان به نام دولت‌های علیا از مرزهای ارمنستان و سواحل دریای

---

* پلینیوس، دانشمند، طبیعی‌دان و نویسندهٔ رومی در سدهٔ اول میلادی که بر اثر آتشفشانی کوه وزو درگذشت. وی کتابی به نام تاریخ طبیعی در سی و هفت جزء دارد. فرهنگ فارسی.

کاسپی آغاز می‌شود و تا سرزمین سکاها ادامه می‌یابد که، پارت‌ها با آن‌ها بر پایهٔ برابری زندگی می‌کنند. هفت دولت باقیمانده، دولت‌های سفلا نامیده می‌شوند. تا آن جا که مربوط به پارت‌هاست، همیشه کشوری به نام پارثوآیا Parthyaea، در پای سلسله جبال وجود داشته است ... که مرز همه این اقوام را تشکیل می‌دهد. در شرق پارثوآیا، آری‌ها Arii، و در جنوب، کارمانیاها Carmanians و آریان‌ها قرار دارند؛ و این کشور از هر سو، به‌وسیله صحرا محاط شده است. پارت‌های نواحی دورتر را بیابانگرد می‌نامند. غیر از صحرا در بخش غربی، شهرهای پارتی ایساتیس Issatis و کالیوپه Calliope، که در بالا ذکر شد قرار دارند؛ در شمال شرقی، پوروپوم* Pyropum و در جنوب شرقی، ماریا Maria، و در میان، هکاتوم پولوس Hecotompylos (هکاتوم پیل)، آرساکه Arsace و ناحیه زیبای پارثوینه Parthyene، نسایا Nisiaea (نسا) شامل الکساندرو پولیس، به نام مؤسس آن ... ماد ... هر دو گروه دولت‌های پارتی را از هم جدا می‌سازد ... تیسفون ... اکنون پایتخت دولت‌های پارتی است.»

بدین صورت، پلینیوس، دو بخش از قلمرو اشکانیان را می‌شناخت که به ترتیب، شامل دو بخش مزکب از یازده دولت و هفت دولت بود. گذشته از این، می‌گوید که پایتخت امپراتوری، پیش از آن که به تیسفون منتقل شود، شهری دیگر بوده است. امکان دارد که نشان دهیم این پایتخت، در آغاز کجا بوده است، و حتی نام آن را در غرب و نیز در چین

---

* در زبان لاتین حرف Y، «او» خوانده می‌شود ـ م.

بیابیم.

در جغرافیای ارمنستان اثر موسی خورنی از سده پنجم میلادی، چنین آمده است که سرزمین ارک پارت اوک Arik part'evk، دارای یازده سرزمین (دولت؟) بوده است.[۱۴]

«فهرست پایتخت‌های ایالتی ایرانشهر»[۱۵] به زبان پهلوی، از چهل و دو پایتخت یعنی استان‌ها یا حکومت‌های تابع را به عنوان تقسیمات حکومتی ایران نام می‌برد، همچنین شمار زیادی از شهرهایی را ذکر می‌کند که به‌وسیله فرمانروایان مختلف، که چندین تن از آنان افسانه‌ای به‌شمار می‌آیند، ساخته شده بود. ظاهراً، این امر ما را مجاز می‌سازد بگوییم که فهرست مزبور، دربارهٔ تاریخ آن امپراتوری است که مدت‌ها پیش از سدهٔ ششم میلادی، یعنی تاریخی که به آن دست‌نوشته را نسبت می‌دهیم، وجود داشته است. این فهرست، برابر سرزمین‌ها یا طوایف «سکائیه» است که موسی خورنی شمار آن را، چهل و سه سرزمین می‌داند.[۱۶] اوروسیوس[۱۷] Orosius (۱، ۲) چهل و دو طایفه هیرکانی و سکایی را ذکر می‌کند، اما منابع چینی، که درباره بربرهای غربی در سده اول پیش از میلاد سخن می‌گوید، از سی طایفه نام می‌برد و، در عین حال، افزایش این واحدهای سیاسی را در قرن هشتم میلادی تا پنجاه و هفت طایفه می‌داند.[۱۸]

استرابون، شرح زیر را در کتاب خود آورده است (XI، ۱، ۱۲): «سپس ارشک، از سکاها، با بعضی از دائه‌ها Daae (یعنی آپارنی‌ها Aparnians که بیابانگرد بودند و در کنار اوخوس Ochus زندگی می‌کردند، به پارتیا حمله برد و آن را تسخیر کرد. ارشک در آغاز، ضعیف

بود و پیوسته با کسانی می‌جنگید که سرزمین‌های آن‌ها را خود و جانشینانش گرفته بودند. اما آن‌ها بعدها، به اندازه‌ای نیرومند شدند که همیشه، اراضی همسایگان خود را بر اثر پیروزی در جنگ تسخیر می‌کردند ... و در زمان حاضر، بر سرزمین‌ها و طوایفی حکم می‌رانند که، با توجه به وسعت قلمرو آن‌ها، تا اندازه‌ای رقبای رومیان به‌شمار می‌آیند. سبب این امر، شیوه زندگی و همچنین رسوم آنان است که جنبه‌های بسیاری از بربریت و ویژگی‌های سکایی در آن دیده می‌شود و آنان را به برتری و پیروزی در جنگ می‌رساند. بعضی‌ها می‌گویند که ارشک دارای تبار سکایی بوده است، و حال آن که، دیگران او را باکتریایی می‌دانند. شورای پارتیان، بنا به گفته پوسایدونیوس Poseidonius، شامل دو گروه است، یکی خاندان سلطنتی و دیگری دانایان و مغان که از میان آنان، پادشاهان انتخاب می‌شدند.»

تاریخ‌نویسان مسلمان، دورهٔ پارتی را زمان امیران کوچک می‌دانند و می‌گویند: «پادشاهان حاکم بر ساتراپی‌ها (پارت‌ها) حدود صد پادشاه پارسی، نبطی و عرب بودند. نیرومندترین آن‌ها، که دیگران از آنان اطاعت می‌کردند، اشکانیان یا اعقاب آش Ach بودند ... از آن جا که پادشاهان این سرزمین (جبال، یعنی ناحیه دینور، نهاوند و همدان، در ماد و آذربایجان)، دارای نام عمومی اشکانیان بودند، همه رؤسای ساتراپ‌ها که از آن‌ها اطاعت می‌کردند، جزو آنان به شمار آمده و آن‌ها نیز اشکانی نامیده شده‌اند...»[۱۹] و «ایرانیان تنها سنت تاریخی را درباره شاهان اشکانی رعایت کردند نه درباره شاهان کوچک.»[۲۰]

آمیانوس مارکلینوس* Ammianus Marcellinus (XXIII، ۶، ۱۴)، با استفاده از منابع قدیمی‌تر، به همان ترتیب نوشته است که «ایرانیان به‌وسیله پادشاهان و ساتراپ‌های بسیار اداره می شد.» نیازی نیست که به تفسیر ویژه متون بپردازیم تا اختلاف میان منابع غربی و شرقی را دریابیم.

قلمرو اشکانیان، شامل اتحادیه‌ای از واحدهای سیاسی و نژادی گوناگون بود که، پلینیوس در زمان نوشتن کتاب خود، تنها، هجده واحد از آن‌ها را می‌شناخت که احتمالاً، کم‌تر از نیمی از واحدهای مربوط بود. بنا به تعبیر تاریخ و جغرافیا در زمان حاضر، پارتیا در زمان او، تنها شامل بین‌النهرین و ایران بود. این سرزمین‌ها را دولت اشکانی گام به گام تصرف کرد. دقیقاً از روش غلبه آنان آگاهی نداریم و نمی‌دانیم این کار به‌وسیله یک یا چند حکومت دست‌نشانده، که به منزله بازوی اشکانیان بودند، انجام گرفت، یا سربازگیری عمومی از میان اتباع آن‌ها، این عمل را امکان‌پذیر ساخت. مسلم است که دو جنبه در این غلبه مداوم دارای اهمیت بسیار بود: جنبه نخست، سازمان دادن منظم سرزمین‌های جدید به‌وسیله تشکیلاتی که ویژه این کار نبود، ولی می‌بایستی در منطقه‌ای متمرکز شده باشد که از آن جا غلبه آغاز گشت، یعنی در بیرون مرزهای جغرافیایی ایران کنونی. جنبهٔ دوم، ورود مداوم عناصر پارتی بود. نمونه آن را در ایجاد تیسفون پارتی، نزدیک سلوکیه یونانی، و در شرقی شدن روزافزون می‌بینیم که جانشین فرهنگ، زبان، خط و هنری شد که، با

---

* در زبان لاتینی، حرف «c» در جلو حروف صدادار «k» خوانده می‌شود (رک به: مقدمه دایرةالمعارف مصاحب).

توجه به بقایای باستان‌شناسی، آن‌ها را ناشی از غلبه پارت‌ها می‌دانند.

منطقه خارج از بین‌النهرین و ایران، که پایگاه عملیات برای غلبه سیاسی و منبع عنصر انسانی بود و سرزمین‌های یونانی شده امپراتوری سلوکی را فرا گرفت، تنها در همین اواخر شناخته شد. بررسی‌های هوایی و کاوش‌های باستان‌شناسی از سوی روس‌ها در ناحیه شرق دریای کاسپی، شامل حوضه دو رود سیحون و جیحون در ترکمنستان و ازبکستان و فرغانه، بقایای تمدن‌های گسترده‌ای را آشکار ساخت.[۲۱] این ناحیه که شامل یک سلسله قنات، شهرهای ویران، قلعه‌ها و استحکاماتی است، به اندازه بین‌النهرین، اگر نگوییم بیشتر، وسعت دارد. ناحیه مزبور را می‌توان محور روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی میان شرق میانه و هندوستان امروزی از یک سو، و چین، استپ اوراسیایی و منطقه دریای سیاه از سوی دیگر، دانست. به وجود آن در بررسی‌های جدید به‌ویژه تحقیقات روستوتسف Rostovtzev دربارهٔ فرهنگ‌های مختلف شرقی به‌طور ضمنی اشاره شده، ولی از نظر تاریخ‌نویسان پنهان مانده است.

تا آن جا که به هدف این رساله مربوط می‌شود، تنها لازم است که در میان بقایای دوره‌های پیشین و متأخر این منطقه، به کشف آثار معماری پارت‌ها اشاره کنیم که به مراتب، بیشتر و باابهت‌تر از آثاری است که در بین‌النهرین دیده می‌شود. قصرهای عظیم پارتی، با تزیینات حجاری و گچبری گواه سرزندگی این فرهنگ بوده که، بر پایه‌های اقتصادی مستحکم قرار داشته است که الزاماً، متمرکز و کاملاً به هم پیوسته بوده و با تصوری که از بیابان‌گردی در ذهن داریم، به‌کلی متفاوت است.

گذشته از این، وضع بناهای متروک ظاهراً، کلید معمای مهاجرت پارت‌ها را به دست می‌دهد. به عللی که تاکنون توجیه نشده است، جمعیت این منطقه ظاهراً، آن را ترک گفته، و به جایی دیگر رفته است. بنا به گفته آرن Arne، خشک شدن ناگهانی این منطقه با توجه به تشکیل تپه‌های شنی[۲۲] بیابانی معلوم می‌شود. تاریخ این تغییر را تعیین نکرده‌اند. آرن فقط می‌گوید که، در تمدن این زمان قنات وجود داشته است. جواهرآلاتی که باقی مانده، با تزییناتی شبیه تزیینات وایکینگ‌ها به این تغییرات جوی در این دوره اشارت دارد. از آن جا که سدهٔ دهم تا دوازدهم میلادی، زمان دولت مترقی خوارزم بود، آن تغییرات جوی می‌بایستی در دوره‌ای دیگر صورت گرفته باشد. جواهرآلاتی شبیه به جواهرآلات تزیین شده از نوع کاروایکینگ‌ها در آسیا، در نخستین اشیای یافت شده سکایی در آلتای در ترکستان، به انضمام سکه‌های چینی دوره هان به دست آمده است. شبیه جواهرآلات وایکینگ‌ها در آسیا، در کاوش‌های نامشخص و بدون تاریخ یافت شده که می‌گویند منسوب به پارت‌ها، یا در بعضی موارد، منسوب به دوره‌ای تقریباً متأخرتر بوده است.[۲۳] مهاجرت عظیم پارت‌ها، که منجر به برچیده شدن بساط هلنیسم و جابه‌جا شدن یونانیان در آسیا شد، به احتمال قوی، نتیجه چنین تغییر جوی بوده است: از هیچ مهاجرت دیگری شبیه به این، پیش از میلاد یا پس از آن، اطلاعی در دست نیست. بنابراین، می‌توان تصور کرد که تغییر جوی که آرن آن را ذکر کرده در دورهٔ پارت‌ها به وقوع پیوسته است.[۲۴]

اما، این مسأله‌ای نیست که به‌طور عمده مورد توجه ما باشد. از رم،

تنها بخشی از شاهنشاهی ایران، یعنی بخش شامل متصرفات آن در ایران و بین‌النهرین کنونی دیده می‌شد. شاید لازم باشد که مدارک و مآخذ دوباره مورد بررسی قرار گیرند، زیرا ممکن است اطلاعاتی درباره منطقهٔ کشف شدهٔ جدید در اختیار ما بگذارد. تا این جا، تاریخ‌نویسان همیشه کوشیده‌اند که همهٔ اشارات به پارتیان را تنها وابسته به خاورمیانه به‌شمار آرند. در نتیجه، با اکتشافات اخیر، که قلمرو پارت‌ها را لااقل دوبرابر نشان می‌دهد، به‌ندرت نامی جغرافیایی برجای می‌ماند که دربارهٔ شهرها و قصرهای این منطقه مربوط به پارتیان باشد، و حال آن که این موضوع، پیش از این، از بررسی‌های تاریخی حذف شده بود.[۲۵]

در این جا، کوشش خواهد شد که امکان ربط دادنِ اطلاعات ناشی از منابع را، با اطلاعات مربوط به باستان‌شناختی مورد بررسی قرار دهیم و تا اندازه‌ای از منابع معلوم و شناخته شده و قابل استفاده، فراتر برویم. اما سعی نخواهد شد که، در چارچوب تاریخی ارجاعات، سرزمین‌های جدید پارتی را ذکر کنیم، ولی خواهیم کوشید که مسائل مربوطه را مطرح و تفسیر کنیم.

کهن‌ترین اطلاعات دربارهٔ پارت‌ها در منابع چینی دورهٔ هان یافت می‌شود که در آن‌ها، پارت‌ها، آنسی‌ها[۲۶] An-si نامیده شده‌اند. آنسی‌ها را با، رگس تخارو روم آسیانی reges Tocharorum Asiani، اثر تروگوس پومپئیوس (ژوستن، ۴۲) و آرسها و آلان‌های منابع غربی[۲۷] یکی دانسته‌اند. این نام در چینی، سانسکریت، و اویغوری،[۲۸] به صورت آر - سرها Ar-ci و درختنی انگ‌ها بوده و شاید نیز آگن‌ها Agni در سانسکریت و آرسرها Arsi در پراکریت، همین بوده‌اند.[۲۹] در منابع

غربی، عناصری از همان تشکیلات تحت عنوان آلان‌ها دیده می‌شود.[۳۰] «آر Ar» به صورت «آل Al» به اضافهٔ پسوند جمع an ـ آمده است و این تغییر، در گروه زبان‌های هند و اروپایی غیرعادی نیست. امکان دارد که بررسی‌های آینده نشان دهد که سلسلهٔ آس ـ آر As-Ar بر تشکیلات سیاسی حکومت می‌راند که در آن، جمعیت‌هایی که به این زبان سخن می‌گفتند، وجود داشتند. تردیدی نیست که قلمرو پارت‌ها، مرکب از واحدهای ملی و زبانی مختلف بود. این قدر می‌دانیم که، زبان‌های یونانی، ارمنی، پهلوی و سامی رسماً در دستگاه اداری بخش غربی قلمرو مزبور به کار می‌رفت.

در مطالب فراوان مربوط به تاریخ آس ـ آس‌ها ـ آرس‌ها As-Asi-Arsi، شمار دانشمندانی که مطالبی به‌طور قطع و یقین ابراز داشته و این گروه یا مردم را با سلسلهٔ اشکانیان مربوط دانسته‌اند، زیاد نبوده است.[۳۱] اما روی هم رفته، آن‌ها را به منزلهٔ جمعیت‌های جداگانه‌ای به‌شمار آورده‌اند. می‌گویند آس‌ها یا آلان‌ها در قلب آسیا، در شرق دریای کاسپی و در نقطه‌ای در شمال، در منطقهٔ کمربند استپی می‌زیستند، یعنی مناطقی که دربارهٔ آن‌ها تاریخ‌نویسان رومی سخنی نگفته‌اند. بنابراین، به سبب محدودیت اطلاعات جغرافیایی رومیان، سدی خیالی وجود داشته که آس ـ آرس‌ها As-Arsi آسیایی را، از اشکانیان یا اش ـ اسخانیان Ash-Askhanians خاورمیانه جدا می‌کرده، که در حقیقت، دو موجودیت سیاسی بوده که به‌وسیلهٔ یک سلسله به یکدیگر می‌پیوسته است. با کشف بقایای باستان‌شناختی پارتی در مناطق واقع در شرق دریای کاسپی، این گونه یکسانی را نمی‌توان نادیده گرفت.

درواقع، شاید آن را بتوان بیشتر تأیید کرد.

اشکانیان و آس ـ آرس‌ها را باتوجه به پرچم سلطنتی آن‌ها می‌توان شناخت. کلمهٔ آرس‌ها به معنی اژدهاست، و پرچم جوشن‌پوشان سلطنتی در کاره Carrhae (حرّان)، که در سال ۵۳ پیش از میلاد شکست سختی بر رومیان وارد آوردند، به شکل اژدها بود. اژدها نیز نام واحدی از هزار سواری بود که از آن‌ها، ده واحد در این جنگ شرکت داشتند.[۳۲] آیین پرستش اژدها [۳۳] در نزد ارامنه حاکی از رابطهٔ نزدیک فرهنگ و عقاید ارامنه [۳۴] و پارتیان است. پرستش اژدها در مرکز آسیا در منابع چینی[۳۵] ذکر شده است، و ممکن است اطلاعات گرانبهایی برای تحقیقات تاریخی به‌دست دهد. عجب آن‌که، نوع باقی‌ماندهٔ تجسم اژدها معمولاً فقط به ادوار بعد نسبت داده می‌شود، در زمانی که شواهد ادبی مربوط به اهمیت دینی این علامت، مطلقاً، موجود نیست.[۳۶]

علامت سلطنتی، سواره‌نظام زره‌پوش و فنون عالی، و استفادهٔ فراوان از شتر ـ همهٔ این‌ها برای رومیان تازه بود.[۳۷] آنان، پیش از این با هیچیک از این عوامل غیر از شتر مواجه نشده و لااقل، از هیچ کدام از آن‌ها نام نبرده‌اند. آن‌ها، شتر را نخستین بار در ارتش مهرداد کبیر،[۳۸] دیده بودند. ظهور پارتیان در غرب حرّان، عصری جدید در تاریخ آنان به‌شمار می‌آید، و تغییرات تصادفی در زبان و عادات آن‌ها در نوشته‌های روی سکه‌های اشکانی به چشم می‌خورد: زبان یونانی از میان می‌رود و جای خود را به خط آرامی به پهلوی می‌دهد، به جای عنوان یونانی باسیلیوس Basileus، کلمهٔ سامی مَلک Malik می‌آید. گذشته از این، سکه‌های کهن به نام این سلسله ضرب می‌شود و تنها عنوان اشکانی را با خود دارد. در

سدهٔ اول پیش از میلاد، نام‌های فردی پادشاهان بر روی سکه‌ها آشکار می‌شود.[۳۹] مسلماً در قلمرو پارتیان تغییراتی به‌وجود آمده است، و اواسط این سده، به منزلهٔ اوج شرقی شدن است که جدایی عمیقی با صورت‌های کهن در هر زمینه به‌شمار می‌آید.

گفتیم که پلینیوس تاریخ‌نویس یونانی، تقسیمات پارت را ثبت کرد و دو بخش را، به منزلهٔ دو موجودیت جغرافیایی دانست. امکان دارد که در مناطق جغرافیایی جداگانه، تقسیمات سیاسی یا اداری نیز بتوان دید. اگر به منابع شرقی به‌ویژه ارمنی مراجعه کنیم، خواهیم دید که چهار شعبهٔ اشکانی وجود داشته است. ارمنستان در این زمان، نه تنها از روم به پارت نزدیک‌تر بود، بلکه به‌وسیلهٔ یک خاندان اشکانی اداره می‌شد و در اصل، مسلماً اسناد قابل اعتماد بیشتری داشت.[۴۰]

اینک نام شاهان پارتی که پس از ارشک پدرشان در پهل ـ شهسدان Pahl-shahasdan، در سرزمین کوشانیان سلطنت کردند، ذکر می‌شود. می‌گویند که ارشک پادشاه پارت، چهار فرزند داشت؛ پسر نخست، در سرزمین تتالی‌ها Thétaliens فرزند دوم، در کیلیکیا، و سومی برپارتیا و چهارمی بر کشور ارمنستان حکومت می‌راند.[۴۱]

در این منابع، وجود چهار شعبهٔ این سلسله به‌طور مسلم تأیید می‌شود. ما نمی‌توانیم به مسألهٔ نام‌های مختلف قلمروهای دو شعبه بپردازیم که، بر دو شاخه از این شاخه‌های آن سلسله فرمانروایی می‌کردند.

شاید در ادوار مختلف، آن‌ها بر سرزمین‌های گوناگونی حکومت می‌راندند، یا همان سرزمین‌ها در منابع و ادوار مختلف نام‌های متفاوتی

داشتند. این نکته، هنگامی روشن می‌شود که موجودیت چهار شعبه مورد تصدیق قرار گیرد. مسألهٔ دیگر، عبارت از این است که برتری با کدام یک از این شعبه‌ها بود، که به‌وسیلهٔ ارشک (مؤسس سلسله) تأسیس شد.[۴۲] بعدها، تاریخ‌نویسان عرب و ایرانی به‌طور صریح اظهار داشتند که یک سلسله از اخلاف ارشک، یعنی آن که اسخانیان نامیده می‌شد، برتر از دیگران بود. این سلسله در غرب شناخته نبود، ولی تنها سلسله‌ای است که در منابع شرقی به خوبی شناخته شده است. راه‌حل ساده این خواهد بود که سلسلهٔ برتر را یکی از چهار شعبه بدانیم، اما نیز امکان دارد که برتری در یک سلسلهٔ عمده حفظ می‌شده و چهار شعبهٔ دیگر، به صورت تابع بوده و هر یک بر قلمرو جداگانهٔ خود حکومت می‌کرده است. این نکته، با تقسیمات پنج‌گانهٔ نواحی سابق پارتیا روشن می‌شود که بعدها، به تصرف طایفهٔ گوتی (یوئه ـ چی Yue-Chi)، درآمد.[۴۳] این‌گونه تقسیم به یک سلسلهٔ عمده و چهار شعبهٔ سلطنتی ظاهراً در آسیا معمول بوده است. راه‌حل مزبور باعث می‌شود که روایات عرب و ایرانی منطقی‌تر و قابل فهم‌تر به‌نظر برسد. چنین ترتیبی دربارهٔ تقسیمات سلسله‌ای، با برتری یک سلسله، در اروپای قرون وسطی کاملاً معمول بود، و درک آن نباید دشوار باشد. این سلسلهٔ عمده، به قول آمیانوس مارکلینوس (XXIII، ۶، ۵ ـ ۶)، عبارت بود از: «پادشاهان آن طایفه ... موسوم به برادران خورشید و ماه هستند [پارت‌ها]، ارشک را به عنوان خدا مورد تکریم و پرستش قرار می‌دهند.»[۴۴]

تارن،[۴۵] احتمالاً تحت‌تأثیر پلینیوس، تنها دو شعبه از این سلسله را می‌شناخت. به این تقسیمات مسلماً می‌توان شعبهٔ سومی یعنی شعبهٔ

ارمنستان را افزود. در این جا، قصد ما این نیست که به روابط شعبه‌های ویژه، یا وابستگی فرمانروایان یک ناحیه به دیگری، که تاریخ پارت شاهد آن بوده است، بپردازیم.[۴۶] مسأله بر سر یافتن چهارمین شعبهٔ این سلسله و شاید شعبهٔ اصلی آن است.

وجود لااقل چهارمین شعبهٔ سلسلهٔ اشکانی را می‌توان از شواهد غیرواقعی و حتی منتقل شده، به منابع غربی استنتاج کرد. قلمرو پارتیان در شرق دریای کاسپی، خالی از جمعیت شده بود و این امر، شاید بر اثر یک فاجعهٔ طبیعی بوده، و حرکت‌های ساکنان آن در ساختار سیاسی آسیا مؤثر افتاده است. متصرفات سلوکی هم زمان با از بین رفتن هلنیسم در آسیا از میان رفت، و در منطقه‌ای که امروزه هندوستان نامیده می‌شود، همان حرکت منجر به برقراری فرهنگ‌ها و سازمان‌های سیاسی هند و پارتی و هندوسکایی شد.[۴۷] در همان زمان، موجی از عناصر جدید به مرزهای امپراتوری روم رسید و منتج به شکست رومیان در حرّان شد.

ارتش اشکانی

این گروه جدید، یعنی ارتش که به‌خوبی شناخته شده است، تحت رهبری خانوادهٔ سورنا قرار داشت که فرماندهی ارتش اشکانی در میان آن‌ها موروثی بود.[۴۸] شعبهٔ سورنا ـ پهلوی از سلسلهٔ اشکانیان،[۴۹] نه تنها فرماندهان موروثی به‌شمار می‌رفتند، بلکه در دوره‌ای پیش‌تر، در بخش شرقی امپراتوری، فرمانروایان قلمرو جداگانه‌ای بودند.[۵۰] سورنا، در حرّان در رأس سازمان ویژه‌ای بود که با توجه به آن، می‌توانیم به حل معمای خود دست یابیم.

پارتیان حاضر در کاره (حرّان) «... ده‌هزار سوار (ده اژدها) بودند که هزار شتر، مهمات آن‌ها یعنی تیرها را حمل می‌کردند... در برابر سواره‌نظام سنگین اسلحه، طلایه‌دارانی در حرکت بودند؛ سلاح سنگین زره‌پوشان در زیر پوششی از پوست بود. نیروی عمدهٔ ارتش اشکانی در سواره‌نظام آن بود که به دو بخش سبک اسلحه و سنگین اسلحه تقسیم می‌شد. سواره‌نظام سبک اسلحه جوشن با خود نداشت، و هر کدام از

افراد دارای یک کمان مرکب و ترکش پر از تیر بود.»[۵۱]

بنا به گفتهٔ تروگوس پومپئیوس (ژوستن، ۴۲، ۲) «جوشن آنان و جوشن اسبانشان، از ورقه‌های فلزی کوچک تشکیل یافته است که مانند پرهای پرندگان بر روی هم می‌لغزد و سراسر بدن سوارکار و اسب را می‌پوشاند.»[۵۲] این شرح، باتوجه به آثار هنر پارتی کاملاً تطابق دارد.[۵۳] معلوم نشده است که آیا جوشن زنجیری مورد استفادهٔ پارتیان بوده است یا نه.[۵۴]

دربارهٔ شمار دقیق جنگجویان جوشن‌پوش اشکانی در کاره (حرّان) اطلاعی نداریم، ولی چون تأثیر زیادی بر جای نهاده و چنان نتایجی به بار آورده است، تعداد آنان می‌بایستی زیاد بوده باشد. این گونه جوشن تدافعی، نه تنها حاکی از ثروت فراوان، بلکه گواه مهارت و دانش قابل توجه و وجود صنعتی بر اساس مواد خام بوده است. این گونه صنعت، مستلزم یک دورهٔ طولانی تکامل بوده، تا آن که مسألهٔ جوشن تدافعی حل شده است. در این دوره، که هم‌زمان با قرون وسطی در اروپا بوده است، یک دست جوشن به اندازهٔ یک قطعه زمین مرغوب ارزش داشته و ساختن آن مدت‌ها به طول می‌انجامیده و در طی قرن‌ها، به منزلهٔ میراث خانوادگی بوده است.[۵۵] ارتشی مرکب از صدها، بلکه هزاران جوشن‌پوش مانند ارتش اشکانیان در کاره (حرّان)، نمایانگر سنت طولانی زندگی ثابت، ثروت و تکامل صنعتی است.

جنگجوی جوشن‌پوش، نیاز به اسب ویژه و نیرومند (و اگر نگوییم سنگین) داشته، که به‌وسیلهٔ پارتیان پرورش می‌یافته است.[۵۶] پرورش نژاد ویژه‌ای از این اسبان نیز، مستلزم زندگی طولانی و ثابتی بوده است.

همین نکته درباره‌ی تکامل فنون نبرد و آمادگی جنگی صدق می‌کند.

سلاح تازهٔ پارتیان، یعنی کمان مرکب، مسلماً در دشت‌های اوراسیایی متداول بود.[۵۷] استفادهٔ از آن، به عنوان بخش مکمل وسایل جنگی نشان می‌دهد که جمعیت‌هایی که آن را به کار می‌بردند، با مرکز آسیا کاملاً در ارتباط بودند. به‌نظر منطقی می‌آید که این سلاح مستقیماً، از این ناحیه گرفته شده باشد. انسان می‌تواند حتی در اشارات تاریخی مختصر، ردپای سواره‌نظام مجهزی را بیابد که از مشرق و شمال به سوی مرزهای روم پیش می‌روند. ما می‌توانیم برای بازیابی ظهور آن، سابقهٔ آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. گاهی تنها نام آن، همراه با نام خانوادهٔ سورنا به چشم می‌خورد که، فرماندهان موروثی طایفهٔ سواره‌نظام سنگین اسلحه بودند. در دوره‌ی هلنیستی،* نوع سلاح‌ها و روش جنگیدن به‌منزلهٔ وجه تسمیهٔ ملت یا طایفه‌ای بود که جانشین نام خاص می‌شد مانند فالانگا (فالانژ)، لژیون، و بسیاری دیگر.[۵۸] در ۷۷ پیش از میلاد، شاید سورنا بود که یک نفر اشکانی را دوباره بر تخت نشاند.[۵۹] در بین سال‌های ۱۲۴ و ۱۱۵ پیش از میلاد، سورنای دیگری (؟) پیروزمندانه در خدمت مهرداد دوم می‌جنگیده است. به عقیده تارن، وی با طایفهٔ (؟) سکاها مبارزه می‌کرده است.[۶۰] به مسأله‌ی سکاها، بعداً خواهیم پرداخت.

---

* هلنیستی به دورهٔ پس از روی کارآمدن اسکندر و تأثیر فرهنگ یونانی بر خاورمیانه گفته می‌شود، و این نکته را نباید با «هلنی» که مربوط به فرهنگ یونانی است اشتباه کرد ـ م.

اشکانیان شرقی

بین سال‌های ۱۳۳ و ۱۲۹ پیش از میلاد، در «مختصر تروگوس پومپئیوس» (ژوستن ۴۲، ۲) و در نوشتهٔ استرابون (۱۱، ۸)، دربارهٔ رگس تخاروم آسیانی چنین آمده است: «... مشهورترین بیابان‌گردان، آن‌هایی بودند که باکتریا را از یونانیان پس گرفتند یعنی، طوایف پاسیانوها Pasianoi و تخارها Tokharoi و سکارائول‌ها Sacarauli.» تاریخ بالا از منابع چینی گرفته شده است، که برطبق آن، قوم گووت‌ها Gwo-ti یا گوت‌ها Go-ti (برطبق ارزش صوتی حروفچینی در آغاز دورهٔ مسیحی؛ ارزش صوتی همان حروف، به صورت یوئه ـ چی Yüe-xchi یا یوئه ـ شیه Yüeh-Shih یا تی ti[۶۱] نشان داده می‌شود)، که از هیونگ ـ نو Hiung-Nu شکست‌خورده بودند به طرف جنوب و به منطقه‌ای حرکت کردند که آن را باکتریا می‌دانند.[۶۲] بدین ترتیب، مسألهٔ برابری آرس‌ها با گوت‌ها پیش می‌آید که بیشتر صاحب‌نظران آن را می‌پذیرند. بر اثر این برابری، یک موجودیت سیاسی و نژادی از میان می‌رود، زیرا به‌طور غیرمستقیم،

رابطهٔ آرس‌ها و اشکانیان را قطع می‌کند. این گوت‌ها (Yüe-chi) همان آرس‌ها ـ پارت‌ها نبودند که از منابع کهن چین مستفاد می‌شود.[۶۳] اختلاط بعدی جمعیت‌های هر دو واحد سیاسی، بیش از یک احتمال است. شاید بعضی پیوستگی‌های سلسله‌ای وجود داشته که احتمالاً، پیش از اضمحلال شعبهٔ اصلی آرس‌ها، و مسلماً، پس از آن بوده است که خواسته‌اند، انتقال قدرت را مشروع و قانونی جلوه دهند.[۶۴]

کاوش‌های روس‌ها بدون تردید، نشان می‌دهد که مناطق شمالی سرزمین موسوم به باکتریا، تا جایی که مربوط به هنر و مهندسی است، در واقع، پارتی بوده است.[۶۵] نویسندهٔ این رساله، با تارن موافق است که می‌گوید قلمرو یونانی باکتریا تا سیبری جنوبی ادامه داشته است.[۶۶] در آن صورت، سراسر منطقه‌ای که روس‌ها آن را خورسم Choresm می‌نامند، روزگاری به امپراتوری باکتریا تعلق داشته است. عناصر هنر و فرهنگ یونانی در آن جا به‌طور وسیعی به چشم می‌خورد، ولی بیشتر، به صورت نمونه‌های یونانی‌مآبانهٔ پارت‌ها است، و شاید به همان اندازه، نتیجهٔ ایرانی شدن یونانیان شرقی باشد که یونانی شدن ایرانیان بومی و پارت‌ها.[۶۷] این تعبیر از دو فرهنگ، مسلماً، قبل از ۱۳۰ پیش از میلاد، صورت گرفته است.

حدود سرزمین باکتریا در زمان حال، مطلقاً، شناخته نیست. افق‌های نواحی مسکون در مرکز آسیا، بر اثر اکتشافات باستان‌شناختی به اندازه‌ای توسعه یافته است که همهٔ فرضیات پیشین، با توجه به دلایل تازه، غیرکافی به‌نظر می‌رسد. تنها می‌توان گفت که سرزمین باکتریا، یکی از واحدهای سیاسی واقع در میان دریای کاسپی و کوه‌های پامیر از یک

سو، و فلات ایران و ناحیهٔ دریای آرال کنونی (که در زمان قدیم احتمالاً وجود نداشت) از سوی دیگر، بوده است. مرزهای باکتریا متغیر بود و، به احتمال قوی، به‌وسیلهٔ عوامل جغرافیایی و اقتصادی بود، به همان ترتیب که، از سازمان بعدی این منطقه در زمان استیلای عرب معلوم می‌شود.[۶۸]

در هر صورت، باکتریا، فلات ایران و بین‌النهرین را از مناطق گسترده‌تر پارتی، واقع در کنار رودهای سیحون و جیحون کنونی جدا نمی‌کرد. بر اساس معلومات کنونی ما، آغاز کار دولت اشکانی در سدهٔ دوم پیش از میلاد، قبل از سقوط باکتریا[۶۹] در آسیای صغیر بود، مگر این که، بازسازی تاریخ در زمان ما چنین تغییر قابل ملاحظه‌ای را توجیه کند که، احتمالاً، پارت‌هایی که با رومیان در سدهٔ دم پیش از میلاد روبرو شده‌اند، به بین‌النهرین در جنوب دریای کاسپی فرود نیامدند، بلکه به شمال و به سوی قفقاز و کریمه کنونی، که آخرین جای پای مهرداد کبیر بود، روی آوردند. باید به خاطر داشت که در ۱۲۹ پیش از میلاد «آنتیوخوس Antiochus (ملقب به Sidetes یعنی صیاد) ... با ارشک در ناحیهٔ ماد به جنگ پرداخت.» این مطلب را از پوسیدونیوس Poseidonius، اهل آپامایا Apameia می‌دانیم.[۷۰] ماد در نظر استرابون، ناحیه‌ای دوردست در شمال بوده و آن را سرزمینی بسیار سرد می‌دانسته و به دشواری، شامل منطقه‌ای می‌شده است که امروزه آن را بدان نام می‌شناسیم. تنها می‌توان گفت که مطالب ادبی لاتینی، که به‌وسیلهٔ رنو Reinaud گردآوری شده،[۷۱] در نوشته‌های تاریخی جدید از آن نام برده‌اند، به سختی راه را برای چنان تعبیری می‌گشاید.

آر ـ سَکَه‌ها، سکاها و تخاری‌ها

مسلم است که رومی‌ها با تشکیلات اشکانیان از همان آغاز در تماس مستقیم بودند قبل از آن که سلسلهٔ آس‌ها ـ آرس‌ها ـ اشکانیان یعنی فرمانروایان سرزمین تخارستان به روی صحنه بیایند. برطبق گفتهٔ مورخان ارمنی، اشکانیان در سدهٔ دوم پیش از میلاد، اگر نگوییم پیش‌تر، به صورت یک سلسلهٔ ارمنی درآمده بودند.[۷۲] جوشن‌پوشان در سدهٔ نخستین[۷۳] میلادی در آن جا، هم‌زمان، با واقعهٔ کاره (حرّان) ظاهر شدند، و احتمال دارد که بخشی از همان گروه بودند.

این گروه، همان تخاری‌ها بودند که بنا به قول تروگوس پومپئیوس، تحت فرمان خانوادهٔ اشکانی قرار داشتند. دربارهٔ تخاری‌ها، به‌ویژه دربارهٔ رابطهٔ نام این جمعیت، با زبانی که در آسیای مرکزی بدان تکلم می‌شد، بحث بسیار است. تنها به مقالهٔ بیلی[۷۴] در این باره اشاره می‌شود. در این جا، توجه ما به زبان معطوف نیست، بلکه ظهور تاریخی گروهی از مردم مورد نظر ما است. لازم است که تخاری‌ها را به عنوان

یک طایفه و شاید یک گروه اجتماعی به‌شمار آریم. شاید بتوان کلمهٔ «طبقه» را، که حاکی از ویژگی‌های ملی و زبانی نیست به کار بریم، یعنی گروهی که بر اثر استفاده از سلاح سنگین، متمایز می‌شود. چنین گروهی، که به خوبی سازمان یافته باشد، نمایندهٔ محیطی خاص و فرهنگی ویژهٔ خویش بود و به واحدی سیاسی، که به‌وسیلهٔ سلسلهٔ اشکانی اداره می‌شد، اتکا داشت.

خود واژهٔ تخار Toxar ظاهراً، این مطلب را تأیید می‌کند. در لهجهٔ ایرانی اوست‌های Ossetes قفقاز، که آن‌ها را از بازماندگان آر ـ آس ـ آلان‌ها Ar-As-Alans می‌دانند. تخ tox به معنای «جنگ» و کلمه تخار به معنای «جنگجو» است. پس در زبان آسی جدید، تگر tagar (تخر taxr)، به معنای «زره سینه» است که می‌گویند ار کلمه اوستی (آس، آلان) ژغر Zghaer به معنی «فلز» و «زره سینه»[۷۵] مشتق شده است.

معنی کلمه، در نام‌های دیگری مربوط به حرکت اشکانیان با «تخاری‌های» مسلح است، اهمیت بسیار دارد. بیلی Bailey می‌گوید که آس ـ آرس‌ها به معنای «آموزگار»[۷۶] است. خواهیم دید که نام سرزمین اشکانی، با الفبای چینی به معنای «شهری با دو فرمانروا»[۷۷] می‌آید. من زبان‌شناس نیستم، و بنابراین، نمی‌توانم به‌طور قطع نشان دهم که بخش دوم نام ار ـ ساک Ar-Sac، هم‌ریشه با کلمهٔ هندواروپایی «ساه»[۷۸] Sah (شاه) است یا خیر. اما تمایل بسیار دارم که در آن، یک توجیه احتمالی وجه تسمیهٔ «سکاها» Sacae را نشان دهم، و آن هم نه به عنوان نام یک ملت یا طایفه، بلکه به عنوان نام یک گروه اجتماعی یا طبقه امپراتوری آر ـ سَکَه Ar-saca.

نام سلسلهٔ ار ـ سَکَ Ar-Sac (اشکانی) احتمالاً «فرمانروای ار Ar» یعنی فرمانروای اژدها (فوج هزار نفری) نیز به صورت ار ـ خان Ar-Khan درآمده و به عربی سلسله‌ی اس ـ خان (-gan) As-Khan نامیده شده است.[۷۹] وجود یک لقب ترک در تاریخ عرب مسلماً امکان دارد، و بقای این سلسله حتی در سدهٔ هشتم میلادی ظاهراً، به‌وسیلهٔ تاریخ‌نویسان چینی تأیید شده است.[۸۰]

از لحاظ تاریخی، این برابری امکان دارد، زیرا گروه سواره‌نظام سنگین اسلحه در آن سوی باکتریا، در سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد، شناخته شده بود.[۸۱] چنین گروه اجتماعی، در درون یک امپراتوری، مرکب از گروه‌های زبانی مختلف، لزوماً ملتی مشخص نبوده است، هر چند اصل و نسب قبیله‌ای دوردستی داشته است.[۸۲] در این صورت، باید در سَکَه‌ها Sacae یا سَکَه رائول‌های مذکور در آثار استرابون و ژوستن، نامی را برای همان گروه تخاری‌هایی بیابیم که تحت تسلط اشکانیان Arsacids بودند (این نام از منابع مختلف گرفته شده است.) به همین ترتیب، گفته‌اند که پاسیانوها، نام دیگری برای پارت‌ها یا آس‌ها بوده است.[۸۳]

با راه‌حلی که تولستوف Tolstov پیشنهاد و روبن (روبین Rubin)[۸۴] آن را خلاصه کرده است، موافق نیستم. آن‌ها گفته‌اند که، جوشن‌پوشان در منطقه‌ای نشأت گرفتند که به قول تولستوف، خورسم (خوارزم) Choresm، نامیده می‌شده است. عقیدهٔ تارن،[۸۵] مبنی بر این که خورسم نامی بوده که در روی نقشه تغییر می‌کرده، و احتمالاً با جمعیت آن، در دورهٔ مهاجرت‌ها عوض می‌شده، به‌نظر بسیار محتمل می‌آید. از سوی

دیگر، «خورسم» دارای معادن آهنی نبود که قادر به توسعهٔ صنعتی جهت اختراع و تکامل جوشن باشد. از سوی دیگر، پلوتارک در «کراسوس ۲۴» گفته است که، سلاح پارت‌ها مرکب از آهن منطقهٔ مرگیانا (مرو) Margiana بود. روبن[۸۶] منطقاً، این مطلب را مورد تأیید قرار داده است که در منقطه‌ای که این نام در زمان حاضر به آن اطلاق می‌شود، هیچ معدن آهنی وجود ندارد. بنابراین، وی نتیجه گرفته است که «خورسم» هیچ گونه آهنی نیز نداشت، و استدلال او، راه‌حل پیشنهادی تولستوف را دربارهٔ اصل «خورسمی» زره‌پوشان رد می‌کند، و این در صورتی است که نام مزبور را به منطقه‌ای در شرق دریای آرال نسبت دهیم.

تردیدی نیست که سلسلهٔ اشکانی با طرفداران مسلح خود تا مدتی در «خورسم» فرمانروایی می‌کرده، و دلیل وجود سواره‌نظام مسلحط در این منطقه، کاملاً آشکار است.[۸۷] این نکته الزاماً بدان معنا نیست که، جوشن‌پوشان از آن جا نشأت گرفته باشند. حتی در دورهٔ متأخرتر، خوارزم در روزگار تسلط مسلمین، مهم‌ترین صنعت تولید آهن در شمال این منطقه قرار داشت.[۸۸]

صنعت آهن در میان اشکانیان

خاستگاه سواران جوشن‌پوش را در ژرفای آسیا می‌دانند. لوفر[۸۹] Laufer نشان داده است که جوشن، عاملی به‌شمار می‌آمده که از جایی که تصور می‌رود ایران بوده، به چین رفته است. تولستوف، ناحیه‌ای دورتر در شمال منطقهٔ آرال را جایگاه اصلی جوشن دانسته است.[۹۰] روستوتسف، این مکان را بررسی کرده که جوشن در نقطه‌ای دورتر در شمال به کار می‌رفته است. همان مطلب را التهایم[۹۱] Altheim بیان داشته است.

دلیلی وجود دارد که جوشن پولک پولک و زره زنجیری از روزگاران پیشین در سیبریه شناخته شده بود. کاوش‌های انجام گرفته به‌وسیلهٔ رادلوف[۹۲] Radloff، در گورهای شبیه گورهای سکاها در جلگه‌های قزاقستان و استپ‌های بارابا Baraba و در کوه‌های جنوبی آلتایی، تعدادی از نمونه‌های هر دو نوع را به‌دست داده است. تشابه نزدیک مراسم و اثاث این گورها، با یافته‌های سکایی که به‌وسیلهٔ مینز Minns،

روستوتسف، بوروفکا Borovka و رودنکو Rudenko[۹۳] انتشار یافته است، مسلماً این گروه از یافته‌ها را جزء آن‌هایی می‌دانند که به «سکاها Scythians» نسبت داده شده و تاریخ آن‌ها را، بین سدهٔ پنجم و دوم پیش از میلاد می‌دانند. گورهای مزبور نه تنها شامل ساز و برگ «بیابانگردان» با شمار زیادی از بقایای اسبان و افراد قربانی شده بود، بلکه دلایل غیرقابل انکاری از زندگی اسکان یافته و وجود کشاورزی، به‌ویژه با خیش‌های آهنین،[۹۴] که در اروپا تنها در سده‌های بعد ظاهر شد، به‌دست داده است.[۹۵]

بدین ترتیب، همهٔ مسأله به صورت ویژه‌ای جلوه‌گر می‌شود. نخستین جوشن شناخته شده، به گواهی یافته‌های کنونی، ظاهراً متعلق به جمعیت‌های ساکن و فراسوی سرزمین‌هایی بوده است که، تاریخ آنان را بازسازی می‌کنیم. سرزمین اصلی گروه موسوم به «پارت‌ها» در غرب، با توجه به سنت‌های خود آن‌ها، تحت نام سلسلهٔ ارسک Ar-Sac، با یاران جوشن‌پوش «تخاری» در منقطه‌ای باید بوده باشد که در آن، بر اثر اوضاع جغرافیایی، آهن به‌وفور یافت می‌شده و احتمالاً به سهولت در دسترس بوده، یعنی در معادن کم‌عمق قرار داشته است. استخراج این گونه معادن، مستلزم تمدنی ثابت با نقاط صنعتی وسیع و مسکون بوده است، یعنی شهرهایی با زمین‌هایی مزروعی که معاش آن‌ها را تأمین می‌نمود و این به‌نوبهٔ خود، لزوم سازمانی سیاسی را ایجاب می‌کرد. چنین منطقه‌ای نیز برای پرورش اسبان پارتی، یعنی اسبانی قوی‌هیکل و نیرومند مناسب بوده است که قدرت حمل زره خویش و سوار جوشن‌پوش خود را داشته باشند.

این‌گونه استدلال را نویسندگان باستان تأیید کرده‌اند: «از انواع مختلف آهن، بهترین نوع آن را «سِرها Seres» با منسوجات و پوست‌های خود برای ما می‌فرستند. نوع مرغوب دیگر آهن از پارت‌هاست، و در واقع، هیچ نوع دیگر آهن از فلز خالص درست نمی‌شود...» پلینیوس XXXIV ۴۱، ۱۴۵.

سرها Seres، همان‌گونه که هرمان Hermann، هوسیگ Haussig و دیگران[۹۶] می‌گویند، چینی نبودند. این انتساب نادرست هنوز در میان بسیاری از تاریخ‌نویسان، به‌ویژه متخصصان تاریخ باستان، رایج است. این کلمه، مغولی و به معنای ابریشم[۹۷] است. ابریشم نه تنها در چین، بلکه در نقاط غربی آن[۹۸] تولید می‌شد. چین هرگز دارای آهن خالص نبود، و در این سرزمین پهناور، آهن به مقدار اندک یافت می‌شد. آهن خالص تنها در مرکز منطقهٔ اوراسیا، از کوه‌های اورال تا کوه‌های آلتایی، وجود داشته است.

در واقع، می‌گویند که این منطقه در روزگار باستان، گاهوارهٔ سلاح‌های آهنین بوده است. هلانیکوس Hellanicos نوشته است که نخستین سلاح‌های آهنین را، سانئونوس Sancunos، پادشاه سکاها ساخته است. هارماتا[۹۹] Harmatta، عقیده دارد که این کلمه، عبارت از آوانویسی یونانی کلمهٔ «ساناوانا Sanavana» است که به معنی «شکست دادن دشمن»، و «پیروز بر دشمن» است. جالب توجه این است که لقب مزبور، معادل ترجمهٔ پیشنهادی معنای کلمهٔ پارتی به عنوان «فاتح» است.

پارتی ـ سان Parthi - San

«سان San» باید جزیی از عنوانی باشد که از سوی بسیاری از ملت‌ها و سلسله‌هایی که با معادن آهن و با این منطقهٔ ویژه[۱۰۰] سروکار داشتند، به کار می‌رفته است. سانه سان Sannesan، یکی از پادشاهان ماساژت‌ها و برادر خسرو پادشاه ارمنستان[۱۰۱] بود. همچنین یک پادشاه ارمنی به نام سانادروگ[۱۰۲] Sanadrug وجود داشته است. ساناتروک Sanatruc، پایتخت گوت‌هایی (یوئه ـ چی Yue-chi) بود که، متصرفات اشکانیان[۱۰۳] را تسخیر کردند. شخصی دیگر به نام ساناتروک Sanatruk، یک نفر مغ[۱۰۴] بود. سانه‌سان Sancsan یکی از پادشاهان هون و آلان[۱۰۵] و سانگ آ Sang-a یک هون سفید[۱۰۶] بود. عجب آن که، نمونه‌هایی که مارکو آرت به‌دست داده است، یک رشته تغییرات به صورت زیر را مجاز می‌داند: سانه‌سان، ساناسون Sanasun شانچان Sancan یاسرچان Sercan، زرچان Zercan، بالاخره ساسون Sassun و شاید سک Sac نام کوه ویژه‌ای و همچنین نام سلسله‌ای[۱۰۷] بوده باشد.

در این جا نباید سانگی بانوس Sangibanus، پادشاه آلان‌ها (آرس‌ها) را از یاد ببریم که نام او را یوردانس Jordanes ذکر کرده است. شاه ساندانس Sandanes به لوی[۱۰۸] S. Lèvi، این اندیشه را القا کرده است که ریشهٔ کلمه از کاندراکاندا Candra Canda، به معنای «ماه» مشتق شده است، و این دارای مفهوم نام گوت‌ها «یوئه ـ چی» با حروفی است که در زبان چینی مشخص شده است. سانابارس Sanabares (سانا ـ وار Sanna-var) یک نفر پارتی، یعنی پادشاه اشکانی در هندوستان[۱۰۹] بود. تاریخ‌نویسان چینی، از وجود کشور یا پایتختی به نام سان San یاد می‌کنند، که در آن جا مردم، روش اسلحه‌سازی را می‌دانستند، کوهی از آهن داشتند، اسب و شتر پرورش می‌دادند. این منطقه همان بود که در آن، آن ـ سی ـ پارثیا An-Si-Parthia قرار داشت.[۱۱۰] بعدها، این شهر پایتخت گوت‌ها (یوئه ـ چی Yüe-chi) شد.[۱۱۱]

با توجه به شمارش صورت نام‌های بالا، می‌بینیم که لقب «سان San» در زمان سلسله اشکانی به کار می‌رفته است. خواه، این لقب متعلق به شعبه‌های این سلسله بوده، خواه در آن زمان به‌وسیلهٔ فرمانروایان بعضی از دولت‌های کوچک تحت استیلای اشکانیان مورد استفاده قرار می‌گرفته است، صحت آن را نمی‌توان تأیید کرد. هم «سان San» و هم «پارتی Parthi» احتمالاً، همان معنای «پیروزمند» را می‌دهد، و این حاکی از آن است که این دو واژه در اصل از زبان‌های متفاوت آمده، که اختلاط آن‌ها، منجر به ترکیبی شده است که اکنون آن را، پهلوی می‌دانیم. در این باره، یک جمعیت ایرانی زبان، مغلوب گروه کوچکتری، از اصل و منشأ دیگری شده، یا عکس آن رخ داده است. به‌درستی نمی‌دانیم که گروه

غالب کدام یک بوده است. در هر صورت، تا زمانی که این مسأله کاملاً مورد پژوهش قرار نگرفته است، زبان‌های هندواروپایی، سامی یا گروه‌های زبانی آلتایی را نمی‌توان مستثنی کرد.

از لحاظ تاریخی، لقب «سان San» به خوبی، ما را به مسائل مور بحث رهنمون می‌شود. دگرگونی‌های کلمهٔ «سان»، که مارکوآرت آن‌ها را ذکر کرده است، نشان می‌دهد که این خود، ریشه‌ای بوده که نام سلسلهٔ ساسانی از آن گرفته شده است. از نمونه‌هایی که مارکوآرت به‌دست داده است، کاملاً امکان‌پذیر به‌نظر می‌آید که، آوانویسی غربی کلمهٔ اصلی «سان»، یک گونهٔ شرقی داشت که به‌نوبهٔ خود در لاتینی، به صورت «سِرْ Ser»، سرس Seres درآمد. اثبات این که، کلمهٔ مزبور وارد چه زبان‌هایی شد و با آن ارزش‌های صوتی ویژه درآمیخت، اطلاعات تاریخی بی‌چون و چرایی در اختیار ما می‌گذارد.

این که نام سلسلهٔ ساسانی از ریشهٔ «سان» مشتق شده به خوبی از نوشتهٔ امیانوس مارکلینوس (XIX، ۲، ۱۱) برمی‌آید: «ایرانیان، شاپور را «سان‌آن‌ساآن SaanSaan» به معنی شاه شاهان و همچنین «پیروزان Pirosen» به معنای «پیروز در جنگ‌ها می‌نامند.»[۱۱۲] چنان که ملاحظه شد، هر دو دارای یک معنی بودند و هر دو به صورت القاب سلسله‌ای درآمدند.

هرگاه نام (یا لقب) سلسلهٔ ساسانی، از نام نخستین پادشاهی مشتق شده باشد، که آهن را در «سکائیه» استخراج کرده است، شاید برای سنت اصل و نسب این سلسله، همان گونه که در کتاب‌های تاریخ‌نویسان عرب باقی مانده است، اعتباری قائل نشویم. این اشتقاق نیز قبول این

سلسله را در ایران توجیه می‌کند، جایی که مانند اروپا در قرون وسطی، مشروعیت اصل و نسب سلطنتی بسیار ضرور بوده است.[۱۱۳] گذشته از این، عکس‌العمل ایرانیان نسبت به ساسانیان در برابر سلسلهٔ اشکانیان Ar-Sacid، شاید از این لحاظ بوده است که اشکانیان، دارای اصل و نسبی وابسته به خارج از محدودهٔ ایران بوده‌اند. عجب آن که در نوشته‌های سریانی، سلسله اشکانی اهمیت بسیار کمی داشت،[۱۱۴] و مسلماً تاریخ‌نویسان عرب، آن را کاملاً برحق نمی‌دانستند. بدین ترتیب، سلسلهٔ آر ـ سَک Ar-Sac در نوشته‌های سامی، به‌صورت یک خاندان اصیل جلوه نمی‌کرد.

امکان دارد که نام آر ـ ایر Ar-Ir، همان Iron به معنای «آهن» باشد.[۱۱۵] گفته‌اند که شاید کلمهٔ آریا، در بعضی زبان‌ها به معنای «آموزگاران» «راهبان»[۱۱۶]، «سپید» یا «آزاده»،[۱۱۷] نجیب[۱۱۸]» باشد. نویسنده، فرقی میان مفاهیم مختلف آن نمی‌بیند: نخستین آهنگران شاید آموزگاران هنر و صنعت و بعدها، علوم بودند که در روزگار باستان هرگز از فلسفه و مذهب جدا نمی‌شدند. اگر نیز «سپید» بودند، این صفتی به‌شمار می‌رفت که مربوط به ویژگی جسمانی یا حاکی از رنگ جامهٔ آن‌ها بود. در این باره به‌ویژه جامه‌های مغان را در نظر می‌آوریم که بنا بر گفتهٔ باردسان دروغین Pesudobardaesane، گروهی از روحانیان یعنی آموزگاران بودند.[۱۱۹]

این که نام‌ها یا لقب‌های «سان San» و «آر Ar»، به عنوان دو معرف یک یا سلسله‌های مختلف باشند، هنوز معلوم نشده است. می‌توان تصور کرد که آن‌ها، دو قوم و دو زبان مختلف را نشان می‌دهند که در یک زمان،

با هم مخلوط شدند. شاید دوگانگی دو فرمانروا را می‌رساند، و شاید به دوگانگی دو فرمانروایی متداول در سنت‌های دینی آسیایی اشارت دارد. در هر صورت، تاریخ این دو نام به خوبی، وقایع ویژه‌ای را منعکس می‌سازد.

نام یا لقب «سان San»، به‌ویژه، حاکی از پارت‌های اشکانی، آلان‌ها و هون‌ها و همهٔ مردمی می‌باشد که به سبب سرزمین‌های آهن‌خیز آن‌ها، که ظاهراً دارای سنت باستانی صنعتی و سازمان اجتماعی بودند، شهرت داشتند. همهٔ این جمعیت‌ها پیوسته دارای لقب «سان San»، یعنی فرمانروایان پیروز مراکز آهن‌خیز، بودند. بر اساس نوشته‌های کهن ایرانی، فرمانروایان، از میان آهنگران برمی‌خاستند که در اوستا[۱۲۰] پیش از این دوره، از اهمیت برخوردار بودند. شاید این امر، علت اصلی باشد که چرا حملات «بیابانگردان»، از کهن‌ترین دوران‌ها، همیشه به پیروزی انجامیده، و این عمل، به سبب سلاح‌های عالی ناشی از منابع و صنایع برتر سرزمین آن‌ها بوده است.

خاستگاه اشکانیان

منطقه‌ای که باید در آن به جستجوی چنین سرزمین آهن‌خیزی برآییم به عنوان اعماق آسیا، میان دریای کاسپی، مغولستان و چین تعیین شده است. شاخص کلی این ناحیه، عبارت از کمان مرکب و سوارکار ماهر است، و این مطلب از منابع چینیان، که دربارهٔ پارت‌ها اطلاع زیادی داشتند، مستفاد می‌شود.

بربرهای غربی، که آنس‌ها ـ آرس‌ها به آن‌ها وابستگی داشتند، ظاهراً مردمی بسیار متمدن بودند. آنان دارای شهرهای برج و بارودار، خانه‌های خشتی، صنایع فلزی و مسکوکاتی بودند. سطح زندگی آن‌ها، به پای اروپاییان آن زمان می‌رسید، اگر نخواهیم بگوییم که از آن‌ها هم برتر بودند.[۱۲۱] گفته شده است که اشکانیان از یک صنعت تکامل یافته برخوردار بودند. برطبق یک مدرک موجود، در سرزمین آن‌ها پلی آهنین وجود داشته است.[۱۲۲] این آگاهی، که از منابع چینی به‌دست می‌آید به‌وسیلهٔ یک روایت ایرانی کاملاً مستقل، دربارهٔ اشکانیان[۱۲۳] تأیید

می‌شود. این همسانی اسناد، دارای کمال اهمیت است، زیرا اعتبار مدارک تاریخی ایران را، که به‌وسیلهٔ تاریخ‌نویسان عرب و بعدها، تاریخ‌نویسان ایرانی به‌دست ما رسیده است، مدلل می‌دارد. وجود یک صنعت آهن گسترده و تکامل یافته و متکی بر منابع غنی مواد خام، مورد تصدیق قرار گرفته است. ساختن پلی آهنین، که از آن در دو منبع کاملاً متفاوت یاد شده است، مستلزم مهارت‌های طولانی و وجود منابع غنی آهن بوده است. استخراج سنگ معدن این ناحیه را، باید به مهارت ساکنان خاستگاه پارتیان افزود.

وجود معادن گستردهٔ آهن درجه یک، مورد تأیید جهانگردان پیشین در سیبریه[۱۲۴] و زمین‌شناسان کنونی قرار گرفته است.[۱۲۵] این منطقه از لحاظ جغرافیایی از یک سو، به دریای کاسپی و از سوی دیگر، به چین پیوسته است. هنوز در منطقه کاراگاندار Karaganda و سمی پالاتینسک Semipalatinsk، در نجدی بر فراز رود ایرتیش Irtish علیا، آهن به‌دست می‌آید.

وجود صنعت استخراج در روزگار باستان در این منطقه، با توجه به شرح پالاس Pallas (قرن هجدهم)، تأیید می‌شود. این شخص، از معادن وسیع باستانی طلا، که در آن‌ها شمعک‌های[۱۲۶] چوبی به‌کار رفته است، دیدن کرد. به عقیدهٔ نویسندهٔ کتاب، معادن مزبور تنها کان‌های بازماندهٔ باستانی هستند که، به پارتیان و به شعبهٔ اصلی اشکانیان تعلق داشته است. شهرت طلاهای پارتیان مدت‌ها برقرار بود، و اوروسیوس Orosius در کتاب «ضد کافران Contra Paganos ۷۱، ۱۳، ۲»، گفته است که وگه سس Vogeses، فرستادهٔ اُرُد، کراسوس را به سبب نقض پیمان و

عبور از فرات ملامت کرد و تهدید نمود که:

"Quamobren Sine Mora futurum, ut pro auro paticho serico ferro one raretur." ferro[۱۲۷]

ظاهراً آهن‌سرها Seres، قوی‌ترین سلاح اشکانیان را تشکیل می‌داده است. می‌دانیم که طلای پارت‌ها شهرت داشت؛ گذشته از این، در منطقه‌ای که گفته می‌شود خاستگاه اشکانیان بوده، بقایای باستانی استخراج طلا و نقره و گداختن[۱۲۸] آن‌ها وجود داشته است. گذشته از این، سرزمین مسطح مجاور، که رود ایرتیش از آن می‌گذرد، یعنی استپ حاصلخیز بارابا[۱۲۹]، سرزمینی اسب‌خیز به‌شمار می‌رفته، و برای این منظور از منطقهٔ ناهموار خوارزم، که در آن ترعه‌ها و کوه‌های بی‌شمار وجود داشته، به مراتب مناسب‌تر بوده است.

نسا

در موقعیتی هستیم که می‌توانیم این منطقه را رسماً تشخیص دهیم، زیرا هم در منابع غربی و هم در منابع چینی از آن یاد شده است. هرودوت (III، ۱۰۶؛ VII، ۴۰؛ IX، ۲۰) از «اسبان مقدس موسوم به نسایی، و سراپا مجهز و مسلح» سخن می‌گوید و می‌نویسد که «آن‌ها را بدین سبب نسایی می‌نامند که از دشت نسا می‌آیند، که سرزمین مسطح در ماد است، و اسبانی درشت‌اندام پرورش می‌دهد با لگام‌هایی زرین ...» آریان (1, L, V, et. 1, 13, Alex. Anab)، از یکصد و پنجاه هزار اسب پارسی در نسا یاد می‌کند. فیلوس تراتس Philostrates، به قربانی کردن یک اسب نسایی توسط پادشاه پارتی اشاره می‌کند. گفتار استرابون (XI، ۱۳، ۷؛ ۱۴، ۹) در هنگام سخن گفتن از ماد، رساتر است و می‌گوید: «این کشور، همچنین ارمنستان، عالی‌ترین چراگاه برای اسبان است ... می‌گویند که در روزگار پارسیان، هزار مادیان در آن چرا می‌کردند، اما در مورد اسبان پارسی که بهترین و قوی‌ترین اسبان بودند و در خدمت

پادشاه قرار داشتند، به قول بعضی از نسا، یا به گفتهٔ جمعی دیگر، از ارمنستان بودند. این اسبان با اسب‌های پارتی، که اکنون بدین نام خوانده می‌شوند، از لحاظ شکل ظاهریی، تفاوت آشکار دارند.»

در ارمنستان، «زمین به اندازه‌ای برای پرورش اسب مناسب است که اسبان نسایی نیز، که مورد استفادهٔ پادشاهان ایران بودند، در آن جا پرورش می‌یابند. ارمنستان از این بابت از ماد، دست‌کمی ندارد. استاندار ارمنستان هر سال در زمان میتراکینا Mithracina، بیست هزار کره اسب به شاه ایران تقدیم می‌داشت. هنگامی که آرتاواسدس Artavasdes با آنتونی Anthony به ماد حمله کرد، وی به او، گذشته از بقیهٔ سواره‌نظام، شش هزار اسب نشان داد که با سلاح کامل برای نبرد صف کشیده بودند.» آمیانوس مارکلینوس، (XXIII، ۶، ۳۰)، اطلاعات خود را از منابع قدیمی‌تری گرفته است: «چمنزارهای سبز آن‌ها، نژادی نجیب از اسبانی تربیت می‌کند که سوارکارانشان (همان‌گونه که نویسندگان باستانی می‌گویند، و همان‌گونه که خود دیده‌ام)، هنگام ورود به صحنهٔ نبرد، در کمال شهامت بر آن‌ها سوار می‌شوند. این اسبان را نسایی می نامند. در ماد شهرهایی آباد، که به صورت دهکده‌هایی شهر مانند است، با شمار زیادی جمعیت وجود دارد؛ خلاصه، غنی‌ترین اقامتگاه پادشاهان به‌شمار می‌رود. دشت‌های حاصلخیز مغان در این نواحی قرار دارد.» دیو خروسوس توموس Dio Chrysostomus، (۳۶، ۴۱) می‌گوید: «... مغان به‌ویژه برای زئوس* گله‌ای اسب نسایی نگاه می‌دارند که در آسیا از

---

* در این جا، منظور اهورامزدا است ـ م.

زیباترین و نیرومندترین اسبان به‌شمار می‌آیند.» سوئیداس Suidas می‌نویسد: «نسائوم Nisaeum (نسا) محلی در پرسیدس Persidis است که در آن جا، اسبانی مشهور به نسایی پرورش می‌یابد. گروهی دیگر می‌گویند که این دشتی در ماد به نام نسه‌ئوم Niseum است. این دشت، اسبانی درشت اندام پرورش می‌دهد.»[۱۳۰]

«در شمال [ایران] پارتی‌ها هستند که در سرزمین‌های پربرف و یخ زندگی می‌کنند.» «اشکانیان ایران را پر از شهر و اردوگاه‌های مستحکم و قلعه‌های نظامی کردند...» (آمیانوس مارکلینوس XXIII، ۶، ۴۳؛ ۶، ۲).

«در درون پارثوینا (نسا) Parthyena، دره و شهر پارثونسا Parthaunisa قرار دارد... گورهای سلطنتی در آن جاست، اما یونانیان آن را نسه‌آ، Nisea می‌نامند... اندکی دورتر، مارگیانا Margiana (مرو) واقع است»، که به قول ایسیدوروس Isidorus اهل خاراکس Charax، همهٔ آن‌ها جایگاه‌های پارتیان بوده است.[۱۳۱] گفته‌اند که این جمله را باید به صورت «قصر پارتی‌ها در شهر نسا»[۱۳۲] تعبیر کرد، که تصادفاً، زادگاه دیونوسوس[۱۳۳] Dionysus بوده است. باید در نظر داشت که پلوتارک از کان‌های آهن مرو آگاه بود. همچنین، همان‌گونه که انتظار می‌رود، الهه‌ای به نام نسا Nisa وجود داشته است که تندیس آن را در رژه‌ای که آنتیوخوس اپیفاس[۱۳۴] Epiphanes (مشهور) برپا کرده بود، با خود بردند.

دربارهٔ برشمردن این اسناد مربوط به نسا، مطلبی چند به‌وضوح به چشم می‌خورد. یکی آن که پیداست که شهر مزبور چند بار دست به دست مادها و سپس پارت‌ها افتاد، ولی شاید نسا در آغاز، شهر

دیونوسوس، نیای مردم نیقیه Nicea، بوده است. در

(Diochrysostom Disc., XXXIX, 8; Arrian, Arab, V. 1, 6)

دیگر آن که می‌گویند نسا را خدایان و قهرمانان بنیان نهادند و سپس یونانیان، ایرانیان، تراکیه‌ای‌ها (اهل تراکیه)، هندی‌ها و عرب‌ها مدعی تصرف آن شدند.

شمار اسبانی که در دشت‌های نسا پرورش می‌یافتند، به اندازهٔ اسبانی بود که در امپراتوری اسب مناسب نیستند و مسلماً هرگز چنین نبودند. نسا، در استپ واقعی اوراسیایی قرار داشته که در آن جا، فرسنگ‌ها چراگاه، شرایط مناسبی برای پرورش اسب فراهم می‌ساخته است.[۱۳۵]

نژاد اسب سپید نسایی، که آن را جهت استفادهٔ پادشاهان نگاه می‌داشتند، برای خدای خورشید قربانی می‌کردند (مراسمی که خاص استپ‌ها[۱۳۶] نیز بود) در امپراتوری مغول باقی مانده. در این جا نیز آن را برای خان بزرگ[۱۳۷] نگاه می‌داشتند که، مانند اشکانیان، اقامتگاه خود را هر فصل تغییر می‌داد. این رسم از روزگاران کهن در میان «بیابانگردان» برقرار بود. مفهوم نکته این نیست که آنان بر شهرها فرمان نمی‌راندند، و حال آن که شهرسازان بزرگی بودند، و از شهرها حمایت می‌کردند، این مطلب را آمیانوس مارکلینوس و همچنین مارکوپولو یادآور شده‌اند.

محل پرورش اسبان «نسایی» ظاهراً، در همان مناطق بوده و لااقل، دوهزار سال تاریخ مکتوب را دربر می‌گرفته است. مردمان غرب و خاور دور نام این نژاد را شنیده و به‌ندرت آن را دیده و بسیار کم، به سوارکاران مناطق مزبور برخورده بودند. ظاهراً پرورش این نژاد، پس از انتقال به محیط‌های دیگر، به سبب عدم اوضاع و احوال ویژه، توسعه نیافت.

نکتهٔ دیگری که از متون نقل شده مستفاد می‌شود این است که، ارمنستان و پارت دو سرزمین مجاور یکدیگر بودند و اوضاع جغرافیایی مشابه استپ‌ها را داشتند، که برای پرورش اسب‌های استپی مناسب بود. این استنتاج، با اسناد ارمنی کاملاً تطابق دارد که برطبق آن‌ها، سلسلهٔ اشکانیان در هر دو منطقه در یک زمان مستقر شد.[۱۳۸] پلینیوس می‌گوید: «سکا، در ایران اقامت دارند...» در اینجا روایتی داریم که بر طبق آن، سکاها و ایرانی‌ها یعنی پارتیان، از یک نژاد بودند و احتمالاً به یک زبان سخن می‌گفتند. گذشته از این، نام سکایی را بیگانگان به آن‌ها دادند. بالاخره، پیوند ایرانی‌ها و ارمنی‌ها ظاهراً مورد تأیید قرار گرفته است. بعدها بود که ارمنی‌ها به پناهگاه‌های کوهستانی، که به صورت کنونی وجود دارد، رانده شدند. روایت نویسندگان سوری نیز مشابه است: «پارت‌ها یعنی ارمنی‌ها، بر ضد اهالی مقدونیه یعنی یونانیان سر به شورش برداشتند، و مردی به نام ارشاق (ارشک) را به پادشاهی برگزیدند و از آن زمان به بعد، به ارشاقیون[۱۳۹] معروف شدند.» ارمنستان، استفاده از سواره‌نظام سنگین اسلحه را لااقل در قرن اول پیش از میلاد رایج ساخت، در زمانی که (تخاری‌های) «جوشن‌پوش» شاه شاهان، که نمایندهٔ سلسلهٔ اصلی بود، به غرب مهاجرت کردند.[۱۴۰]

نخستین تماس مستقیم غرب با اسب نسایی ظاهراً، در نبرد کاره (حرّان) بود. پیش از این زمان، چینیان نامی از این گونه اسب به میان آورده و گفته‌اند که بربرهای غربی، دارای «اسب بهشتی»[۱۴۱] بودند. در سال ۱۰۱ پیش از میلاد، دولت چین، هیأتی را به غرب فرستاد تا شمار زیادی از این اسبان را، که تقریباً دور از دسترس بودند، به زور

بگیرند.[۱۴۲] نام شهر برج و بارو داری که چینیان قادر به تسخیر آن نبودند و در مرکز ناحیه قرار داشت از سوی تاریخ‌نویسان چینی، حرف‌نویسی شده است و نیز دو علامت را که به معنای «[شهر] با دو فرمانروا یا (آموزگار)» است،[۱۴۳] حرف‌نویسی اروپایی این علامات، که در نوشته‌های تاریخی امروزی به کار می‌رود، از ارزش صوتی کنونی علائم پیروی می‌کند؛ از این‌رو، آن شهر را اشتباهاً ایر ـ شی[۱۴۴] Ir-Shi نامیده‌اند. ارزش صوتی در نخستین سده‌های مسیحیت، یک نام خارجی را به صورت نزی‌سی Nzisi و شاید نزدیک‌تر به نی‌سی[۱۴۵] nisi درمی‌آورد. تردیدی نیست که اسب پارتی همان اسب نسایی بوده است و هرودوت یونانی، پلینیوس رومی و صدراعظم امپراتوری چین همان نام را به کار می‌بردند. پس نسایا Nisaya (نسا)، دارای تاریخی قدیم‌تر بوده است، زیرا جایی که این نام بدان اطلاق شده در اوستا و در کتیبه‌های هخامنشی آمده است.[۱۴۶] پایدار ماندن نام محل در طی سده‌ها، این فرضیه را تأیید می‌کند که حیات فرهنگی نسایا (نسا) مدت‌ها دوام داشته است. به‌علاوه، این محل احتمالاً، دارای آن اهمیت بوده است که در مدارک از آن نام ببرند. تا جایی که می‌دانیم، محل مزبور تنها محل قابل تشخیصی بود که در همهٔ منابع تاریخی مربوط به اوراسیا از آن یاد شده است.[۱۴۷]

دیرپایی این مرکز، مدارک تاریخی، اوضاع جغرافیایی و زمین‌شناختی، همگی ظاهراً مؤید این نکته است که، خاستگاه اشکانیان پارتی در سیبری جنوبی بوده است. گذشته از این، دلیل دیگری در دست داریم. جایگاه‌های پارتیان، که ایسیدوروس اهل خاراکس از آن‌ها نام

می‌برد، به منزلهٔ فهرستی از ایستگاه‌های چاپارخانه‌های سلطنتی در سراسر متصرفات بوده و استان‌ها را به یکدیگر مربوط می‌ساخته است. هرگاه، فواصل این جایگاه‌ها را از فرات تا پاراتااونسا Partaunisa را در نظر بگیریم، عددی در حدود دو هزار میل[۱۴۸] به‌دست می‌آید؛ و این رقم تقریباً، فاصلهٔ فرات تا رود ایرتیش است.

جادهٔ سلطنتی احتمالاً، مرزهای دوردست امپراتوری دولت‌های هم‌پیمان پارتی را، که شاید از مرز روم تا چین[۱۴۹] ادامه داشت، به یکدیگر مربوط می‌ساخت. اما پیوستگی مستقیمی میان بعضی از بخش‌های پارت و روم یا چین وجود نداشت. این وضع، با توجه به تقسیمات اداری بسیار، که بنا به گفتهٔ تاریخ‌نویسان عرب تحت نظارت شاهزادگان کوچک بود یا، بنا به گفتهٔ تاریخ‌نویسان ارمنی، به چهار بخش عمده از این سلسله تقسیم شده بود، قابل درک است. پیداست که این گفته‌ها متناقض نیست ولی، سطوح مختلف یک دستگاه سیاسی را توصیف می‌کند که، تحت نظارت کلی شعبهٔ اصلی سلطنتی اشکانیان قرار داشته است. بهترین نمونهٔ این سازمان سیاسی را شاید بتوان در امپراتوری مقدس روم، شامل ملت‌های ژرمنی در اروپای قرون وسطی دانست.

جایگاه‌های پارتیان به قول ایسیدوروس خاراکسی ظاهراً، ترکیبی جغرافیایی بوده است و به احتمال کلی، این مطلب از منابع رسمی به‌دست او رسیده، و شاید انعکاسی از اوضاعی واقعی بوده باشد. این نکته دربارهٔ نویسندگانی مانند پلینیوس، استرابون و پومپونیوس ملا Pomponius صدق می‌کند (در این جا تنها دو سه تن از جغرافی‌دانان کهن

را ذکر می‌کنیم). ایسیدوروس، شاید اوضاع سیاسی واقعی را نادیده گرفته باشد، تا جادهٔ سلطنتی را مستقل از عنصر زمان بازسازی کند، در زمانی که، بعضی از بخش‌های این جاده ممکن است در امپراتوری پارت بوده و بخش‌های دیگر هنوز، در قلمرو سلوکیان باقی مانده و بعدها پارتی شده‌اند. پس از تصرف قلمرو سلوکیان، جادهٔ سلطنتی در آن جا برقرار شده است، ولی در آن زمان، بخش‌های شمالی امپراتوری از دست رفته یا متروک شده باشد. بدین ترتیب، نام بخش‌هایی از امپراتوری، که توسط پیروان جوشن‌پوش شاه شاهان بر جای نهاده شده و به دست گوت‌ها (گوات ـ سی، یوئه ـ چی)[۱۵۰] افتاده بود، توسط ایسیدوروس به آن‌هایی افزوده گشت که اندکی پیش از نوشته‌هایاو، پارتی شده و قدرت مرکزی تنها در همان اواخر به آنان انتقال یافته‌بود.

در این ضمن در ۱۰۴ پیش از میلاد نسا (ایر ـ شی Ir-Shi، یا آر ـ شی Ar-shi)، که می‌گویند بهترین اسبان جهان را داشته است، به دست ارتش چین افتاد. نسا، در منطقه‌ای بود که از سوی چینیان «تا ـ ای ون Ta-iwen» به معنی «باغ بزرگ»[۱۵۱] و احتمالاً، باغ سلطنتی نامیده شد. می‌دانیم که قصرهای سلطنتی و باغ‌های محصور، یک سنت ویژهٔ ایرانی پارتیان و همچنین ساسانیان[۱۵۲] بود. مردم آن ـ سی An-si، از همان نژاد مردم تا ـ ای ون بودند، زیرا به یک زبان سخن می‌گفتند.[۱۵۳]

حل مسألهٔ تعیین «خاستگاه اصلی پارتیان)، که موضوع این رساله است، جوابگوی همهٔ مسائل مورد بحث نیست. برعکس، مسائل تازه‌ای را مطرح می‌سازد.

سیبریه

یکی از مهم‌ترین مسائل، عبارت از مسألهٔ تاریخ سیبریه است. هر چند امروزه گفته می‌شود که سراسر این منطقه بدون جمعیت بوده است، ولی این مطلب را بدون توجه به مدارک موجود ابراز داشته‌اند. جهانگردان و سیاحان، ضمن ثبت پیروزی‌های روس‌ها بین سده‌های شانزدهم و هجدهم، مقدار قابل ملاحظه‌ای اطلاعات دربارهٔ آثار ساکنان پیشین سیبریه بر جای نهادند. در موارد بی‌شمار، به مطالب زیر اشاره شده است: شهرهای متروک و ویران، استحکامات، شواهد متعدد مبنی بر سکونت، شامل پنجره‌های شیشه‌دار، که به‌وسیلهٔ فاتحان روسی از دل خاک بیرون آورده شده و دیگر بار به مصرف رسیده است، اراضی وسیع آبیاری شده و گورهای غنی فراوان با اسباب و لوازمی که دوباره در روزگار ما، برای استفادهٔ روزمره به کار رفته است.[۱۵۴] همهٔ این یافته‌ها، مشابهات زیاد و گاهی بسیار دقیق در توصیفات چینی از بربرهای غربی، به‌ویژه از سدهٔ دوم پیش از میلاد تا سدهٔ هشتم میلادی،[۱۵۵] داشته است.

شواهد مستدل در وهلهٔ اول، در منابع مکتوب شرقی مانند چینی، عربی، فارسی و ارمنی وجود دارد، و هرگز براساس این فرضیهٔ استقرایی به کار نرفته که منطقهٔ مزبور بیشتر غیرمسکون بوده است. این امکان وجود دارد که منابع را بر اساس شواهد علمی، یعنی تجزیهٔ منابع طبیعی منطقه‌های مورد بحث، دربارهٔ سیبری به کار بریم. محل تقریبی استان‌ها، شهرها، جمعیت‌ها و اسیر موجودیت‌های تاریخی، را می‌توان با تطبیق شواهد زمین‌شناختی و نقشه‌برداری معلوم کرد.

نام‌های این نواحی، با الفبای چینی، در بیشتر انتشارات کنونی، بر طبق ارزش صوتی جدید آن‌ها، حرف‌نویسی شده است. هنگامی که ارزش صوتی تاریخی بر اساس روش‌های کالگرن Kalgren، بازسازی شود، غالباً می‌توان دید که به آن‌هایی که از منابع غربی گرفته شده است، شباهت دارند.

نواحی جغرافیایی، که بر اثر زمین‌شناختی و نقشه‌برداری شناخته شده‌اند، شواهد فراوان به‌دست می‌دهند که با توصیفات موجود در منابع هماهنگی دارند. این شواهد مادی، بر اثر سه قرن کاوش جویندگان گنج، آسیب دیده و از بین رفته‌اند. خوشبختانه، جهانگردان دانشمند اروپایی، کاشفان و کارمندان روسی از قرن هفدهم به بعد، آن‌ها را ثبت کرده‌اند. روایات بومی نیز شامل اطلاعاتی مشابه با سایر منابع است. این مسأله در رسالهٔ دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این جا، کافی است پیش از بحث دربارهٔ هرگونه استنتاج تاریخی مربوط به تاریخ آسیا، دلایلی را مورد بررسی قرار دهیم. هزار شرح ژوستن (۴۲، ۲) را نمی‌توان شرح روستاها دانست و مسلماً افسانه نیستند. شمار جمعیت‌های مختلف

ساکن در غرب چین، که در منابع چینی به دقت ذکر شده است، تصویری از سرزمین‌های مسکون به‌دست می‌دهد که می‌بایستی در آن سوی نواحی محدود و موجود در تحقیقات تاریخی جدید، گسترده بوده باشد.

مهاجرت نام جاها

دیدیم که محل یک شهر مشهور را می‌توان، با به هم پیوستن عناصر مختلف اطلاعات مربوط به موجودیت آن شهر، مشخص کرد. تعیین چنین محلی، اگر بر طبق موقعیت جغرافیایی میسر نشود، احتمالی خواهد بود. خود نام محل، دارای موقعیت جغرافیایی مشخصی نیست. کاوش‌های وسیع مربوط به پارت‌ها در نسا در ترکمنستان،[۱۵۶] تنها یکی از محل‌های بسیاری را نشان می‌دهد که نام این شهر در مهاجرت جمعیت‌ها به آن جاها اطلاق شده است. در آسیای غربی، اروپای مرکزی، فرانسه و شمال افریقا، جاهای بسیاری به نام نسا، یا نیکیه‌آ Nicea وجود دارد. تشابه دقیق نام‌های که بر اثر مهاجرت اقوام به آمریکا، که در آن جا، شهرهای بسیاری به نام‌های پاریس، برلن یا ورشو وجود دارد، به ما اجازه می‌دهد که گسترش نسا را از لحاظ نام محل، ناشی از مهاجرت اقوام باستانی بدانیم.

در مورد بررسی آیندهٔ مهاجرت نام جاها، یک نکته را باید در نظر

داشت. نام نیکه‌آ (نیقیه) (نیسه‌آ) یا نسا، همان کلمه‌ای است که به‌وسیلهٔ دو گروه زبانی مختلف از زبان‌های هندواروپایی به ما رسیده است: یکی به‌وسیلهٔ گروه کنتم Centum و دیگری گروه سَتِم Satem. جالب توجه است که ببینیم آیا احداث شهر، پیش از تقسیم زبان مادری انجام گرفته باشد. نام جاها به‌وسیلهٔ جمعیت‌های یونانی زبان از محلی به محل دیگر انتقال یافت. این نکته از سنگ‌نوشته‌های سامی و همچنین فارسی باستان مستفاد می‌شود. به عقیدهٔ من، نصیبین، Nisibis، از همان کلمه است، ولی ریشهٔ آن هنوز معلوم نیست.[۱۵۷] مردم پهلوی زبان نیز، ساکنان و احتمالاً انتقال دهندگان نام این محل بوده‌اند. به عقیدهٔ من، زبان آرامی در نسای کهن[۱۵۸] به‌کار می‌رفته است و مسلم است که این نام، مورد استفادهٔ جمعیت‌های آرامی زبان بوده است. معلوم نیست چه گروه زبانی آن را به آلمان، اسکاندیناوی و فرانسه آورد، ولی امکان دارد که بر اثر حملات ژرمن‌ها، در قرن چهارم و پنجم آورده شده باشد. نسا، به آلمانی نایسه Neisse، مربوط به نیش Nis صرب‌ها[۱۵۹] بوده است. اسلاوها اخیراً گفته‌اند که این نام، از مرکز آسیا به اروپا آمده و کاملاً وابسته به زبان ایرانیان است. بالاخره، باید استفادهٔ از نام‌های جغرافیایی را به‌وسیلهٔ اعراب[۱۶۰] مورد بررسی قرار دهیم که این نام را، به صورت النیساسجین* Nisastagan که به معنای گروهی از جنگاوران[۱۶۱] است،

---

* کرامرس Kramers می‌گوید: السیاسجین غلط و النشاستجین یا النشاستکین درست است و اصل پهلوی آن نشاستگان است که به معنای «پادگان» می‌باشد. آرتور کریستنسن ترجمهٔ رشید یاسمی، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۹۳.

حفظ کرده‌اند. بدین ترتیب، می‌بینیم که معیارهای نژادی و زبانی ممکن است در بررسی جغرافیای باستانی گمراه‌کننده باشد. یک نام و یا نام یک محل، امکان دارد زندگی ویژهٔ خود را داشته باشد، و محدود به ملیت، زبان یا وضع جغرافیایی ثابت نباشد. در یک دوره، شاید به یک جمعیت و در دورهٔ دیگر، به یک جمعیت کاملاً متفاوتی دیگر اشاره داشته باشد. به همین ترتیب، در یک دوره ممکن است حاکی از یک نقطهٔ جغرافیایی خاص باشد، که احتمال دارد بعدها نام دیگری داشته باشد و نام سابق آن هنوز، در جای دیگر زنده باشد. این مفهوم پویای جغرافیای سیاسی غیرثابت، تنها دربارهٔ چند نام مانند اسکندریه یا انطاکیه، در تصویر متداولی که از تاریخ داریم، و امروزه تنها باتوجه به واحدهای سیاسی تغییرناپذیر جغرافیایی تعریف می‌شوند، احتمالاً تأثیر می‌بخشد.

نام نسا (نیکه‌آ) مسلماً، مورد جداگانه‌ای نیست. شمار زیادی نام‌های جغرافیایی وجود دارد که نویسندگان باستانی جای آن‌ها را در نقاط گوناگون ذکر کرده‌اند. نویسندگان جدید بیشتر سعی کرده‌اند این نام‌های مختلف را به محلی اطلاق کنند که در بیشتر منابع اخیر از آن یاد شده باشد. این کار، بر اساس «بهتر دانستن» انجام می‌گیرد. اگر این احتمال را بپذیریم که نام‌های جاها، از مکانی به مکانی دیگر انتقال یافته باشد، خواهیم توانست منابع باستانی را جدی تلقی کنیم و نوشته‌های تاریخ‌نویسان باستان را به منزلهٔ مدارک قابل اعتمادی به‌شمار آریم، همان‌گونه که ما، یا بر اساس اطلاعات خود، یا بر پایهٔ منابع موثق پیشین، چنین عمل کنیم. نکته این است که هر نام جغرافیایی، تقریباً بدون استثناء، در نقاط مختلف و در دوره‌های مختلف به‌کار می‌رفته است.

آخرین مورخی که ظاهراً به این نکته پی برده استفانوس بیزانسی[۱۶۲] Stephanus Byzantinus بوده است. شاید هنگام آن فرا رسیده باشد، بپذیریم که اطلاعات او احتمالاً، اساس و پایهٔ بهتری از اطلاعات ما داشته است.

از نقطه نظر این دیدگاه، روشی که در این رساله به‌کار رفته، که نام یک محل شناخته شده در غرب را با منابع چینی مربوط بدانیم. شاید نتایج غیرمنتظره‌ای به‌دست دهد. استاد ابرهارد Eberhard نوشته است که، فهرستی از سه‌هزار نام از منابع چینی دربارهٔ بربرهای غربی، با ارزش‌های صوتی بازسازی شدهٔ دوره‌ای که در آن‌ها این نام‌ها به‌کار می‌رفته‌اند، در اختیار دارد. در نتیجهٔ بررسی کنونی و اطلاع کلی نویسنده از این موضوع، مسلم است که چنین تحقیقی مرزهای تاریخ را به مراتب فراتر از آن می‌برد، که در زمان حال از آن اطلاع دایم. در تعبیر منابع چینی، همهٔ نام‌های جغرافیایی غربی بدون استثنا، حرف‌نویسی علایم چینی برطبق یک ارزش صوتی است که با نام‌هایی که در اصل، بدان صورت‌ها نوشته می‌شدند، هیچ گونه وجه اشتراکی ندارد.

بالاخره، آخرین مسألهٔ مهم دربارهٔ تاریخ پارتی‌ها، عبارت از یک سلسلهٔ اصلی اشکانیان است، که در تواریخ عرب و ایرانی به چشم می‌خورد، ولی در تاریخ جدید وجود ندارد. این سلسلهٔ عمدهٔ شاه شاهان احتمالاً زردشتی بودند، همان‌گونه که از گردآوری اوستا در سدهٔ اول میلادی برمی‌آید، در زمانی که اشکانیان پیش از این در آسیای غربی بودند.[۱۶۳] بخشی از تاریخ آن‌ها را می‌توان، از منابع چینی و شاید از اطلاعات پراکنده موجود در روایات غربی، بازسازی کرد.[۱۶۴] احتمال

دارد که آثار بزرگ پارتی، که به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان روسی در شرق دریای کاسپی، به‌ویژه در محلی که آن را نسا[۱۶۵] می‌نامند به‌دست آمده است، از یکی از پایگاه‌های آن‌ها بوده است. تصور می‌رود که قصر ورکشا[۱۶۶] Varaksha، یکی از اقامتگاه‌های این سلسلهٔ بزرگ بوده است. دشواری‌های اقتصادی و سیاسی، که ممکن است پس از مهاجرت[۱۶۷] دامن‌گیر پادشاهان این خاندان شده باشد، احتمالاً منجر به قلّت بقایای ساختمانی آن‌ها در غرب و سرانجام، سقوط امپراتوری آن‌ها گردیده است. بدین ترتیب، بعضی از اشکانیان، به صورت شهرنشینان دور اوروپوس در کنار فرات درآمدند.[۱۶۸]

به‌نظر محتمل می‌رسد که کشمکش‌های داخلی امپراتوری پارت در آغاز دورهٔ مسیحیت عبارت از مبارزات میان سلسله‌ها بر سر قدرت بوده باشد. این امر شاید از یک سو، بنا بر سنت قدرت برتر در خانوادهٔ اصلی و از سوی دیگر، بنابر سنت محلی شعبهٔ مستقل جوان‌تر (یا شعبه‌های متعدد در زمانی که مربوط به سلسلهٔ ارمنی بود)، رخ داده باشد.

شعبه اصلی آر ـ سَکه Ar-Saca (اشکانیان)، براساس فهرست‌های اسامی سلطنتی شناخته شده است.[۱۶۹] باید آن‌ها را به عنوان منابع مناسب مورد بررسی قرار داد. در این جا، تنها می‌توان خاطرنشان کرد که همهٔ نام‌های پادشاهان این فهرست‌ها مانند نام‌های پادشاهان ساسانی است. چنان که گفتیم، نه‌تنها ممکن بلکه لازم است که آن فهرست‌ها را لااقل، به عنوان یک مدرک واقعی بدانیم، زیرا منابع چینی آن‌ها را تأیید می‌کنند. استفاده از نام‌های مشابه از سوی سلسلهٔ ساسانی مسلماً کوششی بوده که برای رقابت با سلسلهٔ اشکانی صورت گرفته است. در

همان زمان، ساسانیان سعی می‌کردند که از اهمیت تاریخی سلسلهٔ آر ـ سَکَه Ar-Saca بکاهند و، در این امر، تاریخ‌نویسان معاصر از آن‌ها پیروی کردند.

سعی خواهد شد که در بررسی‌های دیگر نشان داده شود که غیر از کاوش‌های روس‌ها در آسیای مرکزی، آثار زیادی باقی مانده است که آن‌ها را از پارت‌ها، یا دقیق‌تر گفته شود، از آر ـ سَکَه باید دانست. (نتایج کاوش‌های روس‌ها در آسیای مرکزی، به اندازهٔ کافی انتشار نیافته و به‌طور شگفت‌انگیزی فاقد توضیحات و تصاویر لازم است، و این امر، در بازسازی‌های تاریخی فرضی، اشاره‌ای بیش نیست).

همهٔ این مطالب، حاکی از آن است که مرکز پارت‌ها که نخستین بار در منابع مکتوب، پارثااونسا Parthau-nisa دانسته شده، در منطقهٔ علیای رود ایرتیش در سیبریه بوده است. سراسر این منطقه می‌بایستی پرجمعیت، آباد و بسیار متمدن بوده باشد. بقایای باستان‌شناسی، که در روزگار ما از آن‌ها یاد شده، حاکی از آن تمدن بوده است. گذشته از این، تشابه نزدیک میان یافته‌های واقعی و توصیفات چینیان از بربرهای غربی، این امر را کاملاً محتمل می‌سازد که منطقهٔ مورد نظر چینیان، همین جا بوده است. چینیان در این باره دقتی قابل توجه نشان داده‌اند: تعاریف آن‌ها از معادل طلا، روش‌های آبیاری، پل‌های آهنین، شیشهٔ در و پنجره‌های قصرها، زینت‌آلات جواهرنشان اشراف و دیگر وسایلی که توجه آن‌ها را جلب کرده است، با آثار باقی‌مانده در سیبریه تطابق دارد. بیشتر این اشیاء و محل‌ها اکنون وجود ندارند، یا از لحاظ علمی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، اما مدارک کافی قابل اعتمادی وجود دارد که از

لحاظ جغرافیایی، ما را قادر به تعیین نواحی پرجمعیت سیبریه می‌سازد. این دو مجموعهٔ مدارک، یعنی منابع چینیان و بقایای باستان‌شناختی را باید به یکدیگر پیوند دهیم. نتایج این عمل مسلماً، به معلومات ما دربارهٔ این دوره خواهد افزود و احتمالاً، شمار نقاطی را که مسکونی دانسته شده‌اند بیشتر خواهیم دانست. بازسازی سرزمین‌هایی که مدت‌ها خالی از جمعیت محسوب شده است، راه‌حل‌هایی دربارهٔ بسیاری از مسایل گیج‌کننده در اختیار ما قرار خواهد داد.

هدف این رساله، ارائه راه‌حل‌های مشخص نیست، بلکه نشان دادن چند مسأله است که به تحقیق بیشتر نیاز دارد. تجدیدنظر گسترده‌ای در جنبه‌های گوناگون تاریخ ایران باید به‌طور جدی به عمل آید. ارزش‌یابی مجدد تاریخ مهاجرت‌های گوناگون در هزارهٔ اول میلاد، در اروپا و آسیا مسلماً لازم است. کلید معماهای مزبور را می‌توان این حقیقت دانست که ناحیهٔ وسیعی از سیبری به صورت بیابان نبوده، بلکه جمعیتی فراوان و تمدنی عالی داشته و احتمالاً، مرکز نهضت‌های مهاجرتی (هم فرهنگی و هم هنری) بوده و در نواحی مجاور مانند چین، هندوستان، ایران، آسیای غربی، و اروپا تأثیر بخشیده و صورت‌های تازه‌ای از زندگی اجتماعی، عناصر مذهبی، جنبه‌های هنری و کالاهای ساخته شده را به آن نواحی انتقال داده است.[۱۷۰]

یادداشت‌ها

1. J. G. Cuno, Forschungen im Gebiete der alten Völkerkunde (Berlin, Borntraeger, 1871), 188-222; G. Rawlinson, The Sixth Great Oriental Monarchy (London, Longmans, 1873); A. V. Gutschmid, Gerchichte Irans (Tübingen, 1888); C. Huart, La Perse antique et la civilisation iranienne (L'Evolution del'humanité, XXV, Paris, La Renaissance du Livre, 1925); M. Rostovtzeff in The Cambridge Ancient History (1936), XI, 91.128; N.C. Debevoise, A political History of Parthia (Chicago, University press, 1938); W. W. Tarn, The Greeks in Bactria and India (2nd ed., Cambridge, 1951).

2. J. Markwart, A catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr (Analecta orientalia, III, Roma, 1931), 52; cf. A.

Altheim, Weltgeschichte Asiens in Griechischen Zeitalter (Halle, Niemeyer, 1948), II, p. 19; Gutschmid. op. cit., 30.

3. E. Herzfeld, paikuli (Berlin, Reimer, 1924), J, p. 232; cf. paruck, Sasanian coins (Bombay, 1924), 291, and R. N. Frye, "Tarxun-Turxun and Central Asian history," Harvard Journal of Asiatic Studies, XIV (1951), 119. Compare Georgian ampartavanebg, Armenian ambartavan, "pride": Epiphanius, De gemmis. The Old Georglan Version, tr. R. P. Blake(Studies and Documents, 11, London, christophers, 1934),LXII.

4. J. de Morgan, Manuel de numismatique orientale de l´antiquite et du Moyen Age (Paris, P. Geuthner, 1923-36),I, p.148; J. de Morgan, Numismatique de la perse Antique, Arsacides (Paris,Leroux, 1927), 78, 83.

5. V. Langlois, Collection des historiens anciens et modernes de l´ Armenie (Paris, Didot,1867), passim; R. Grousset, L´ histoire de l´ Armenie (Paris,Payot,1947),101.

6. Markwart Catalogue of capitals.12.55.

۷. «در وضع کنونی اطلاعات ما هیچ گونه طبقه‌بندی، قطعیت باارزشی نخواهد داشت؛ هر چند بر اساس سکه‌شناسی محض، به‌نظر موجه بیاید.»

W. Wroth catalogue of the coins of parthia in the British Museum (لندن، ۱۹۰۳) P. XVIIf.

از آن زمان تاکنون پیشرفت قابل ملاحظه‌ای صورت نگرفته است.

8. History of Parthia, 271 f.

9. J. Markwart, "Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran," ZDMG, XLIX (1895), 646-649; J. Markwart, Eränsahr, nach der Geographie des Ps. Moses Xorcönc´I (Abhandlungen der K. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Philol. Hist. Ki., N. F., III, No. 2., Berlin, 1901) 23, 167, 174 and passim; Moses Chorenensis, Histoire d´Arménie, ed. & tr. P. E. V de Florival (Paris, Dondey-Dupre, 1841), 141; Stephanos von Taron, Armenische Geschichte, tr. H. Gelzer, A. Burrkhardt (Scriptores Sacri et profani, fasc. IV, Leipzig, Teubner, 1907), 21; Etienne Acogh'ig de Daron, Histoire Universelle (Publ. der Ecole des langues orientales vivantes, XVIII, Paris, Leroux, 1883), 24-26; Michael le Syrien, Chronique, tr. J. B. Chabot (Paris, E. Leroux, 1899), I, p. 119.

۱۰. بیرونی، آثارالباقیه. ترجمهٔ زاخاو Sachau، لندن، آلن، ۱۸۷۹، ص ۴۰۰؛ ثعالبی، غرراخبار ملوک فرس و سیرهم، زوتنبرگ، چاپ پاریس، ترجمه صفحات ۴۵۶ ـ ۴۷۳؛ طبری، تاریخ؛ زوتنبرگ، (پاریس ترجمهٔ فرانسه)، ص ۵۲۷؛ مسعودی، مروج‌الذهب؛ (چاپ پاریس به فرانسه)، ج ۲، ص ۱۳۶؛

de Guignes, Historie générales des Huns des Tures, des Mogols

(پاریس ۱۷۹۹), I 398. f.

11. Quatremére, "Notice de l´ouvrage persam qui a pourtitre Mondjmel attawarikh...," JA, 3e sér., VII (1839), 268-270; J. Mohl, tr., "Extraits du Modjimel al Tewarikh," JA, 3e sér., XI (1841), 497 f.; F. Muhlau,. "Geschichte der Arsakiden aus Mirchond übersetzt," ZDMG, XV (1861), pp. 664-669; O. B lau, "Über Mirchond´s Arsacidenchronik," ZDMG, XVIII (1864), 686.

12. A. von Gutschmid, "Über Quellen und Glaubwürdigkeit von Mirchond´s Geschichte der Askanischen Könige," ZDMG, XV (1861), 680.

13. G. E. von Grunebaum, Islam. Essays in the Nature and Growth of a Cultural Tradition (Comparative Studies of Culture and Civilizations, No. 4, The American Anthropological Association, 1955), 69.

۱۴. مارکو آرت، ایرانشهر، ص ۱۳۸.

۱۵. به تصحیح مارکو آرت، صفحات ۸ ـ ۲۳.

۱۶. مارکو آرت، ایرانشهر، ۱۴۱

17. Paulus Orosius, Seven Books of History Against the Pagans, tr. I. W. Raymond (New York, Columbia University Press, 1936), 39.

18. A. Wylie, "Notes on the Western Regions, translated

from the Tseen Han Shoo, B. 96, pt. 1-2," Journal of the R. Anthropological Institute, X (1881), 21; Chavannes, "Trois généraux chinois de la dynastie des Han Orientaux," T´oung Pao, 2e série, VII (1906), 225, n.5.

۱۹. مسعودی، التنبیه والاشراف، ترجمهٔ کارا دووو (پاریس، انجمن آسیای، ۱۸۹۶)،

۲۰. بیرونی، آثارالباقیه، ۱۱۸

21. J. A. Castagné, Antiquités des steppes Kirghizes et du pays d´Orenbourg (Trudy Orenburskoi Uchenoi Arkhivnot Komissii, vyp. 22, Orenburg, 1910); S. F. Oldenburg, Russkaia Turkestanskaia ekspedicia 1909-1910 goda (St. Petersburg, 1914); S. P. Tolstov, "Drevniy Choresm" (La Chorasmie antiue), "Essai de recherche historicoarchéologique" (Moscou, 1948), Résumé par R. Ghirschman, Artibus Asiae, XVI (1953), pp. 209-237; S. P. Tolstov, Auf den Spuren der Altchoresmischen Kultur (Beigeft zur Sovjetwissenschaft, 14, Berlin, Verlag Kultur und Fortschritt, 1953); V. A. Lavrov, Gradostroitelnaia Kultura Srednei Azii (Moskva, 1950), 22-35; S. P. Tolstov, et al., ed., Istoriia Uzbeksol SSR (Tashkent, Akademia Nauk Uzbbekskoi SSR, 1955) (Bibl.: pp. 505-542); B. G. Gafurov, Istoriia Tadzhikskogo Naroda (ed. 2, Moskva 1955) (Bibl.: pp. 505-514); A. L. Mongait, Arkheologiia v SSSR (Moskva, 1955) (Bibl.: pp.

305-307); H. Field, Contributions to the Anthropology of the Soviet Union (Smithsonian Miscellaneous Collections, CX, no. 13, Washington, 1948), 95-110. See also latest numbers of Vestnik Drevnei Istorii and a short bibliography in JAOS, LXXVI (1956), pp. 240 f.

22. T. J. Arne, "La steppe Turkomane et ses antiquités," Hylbningsskrift tillagnad Sven Hedin (Stockholm, Geografiska Annaler, 1935), 29; cf. Tarn, The Greeks..., 274; K. Donner, La Sibérie (7th ed. L´espéce humaine, 6, Paris, Gallimard, 1946), 38; S. Gsell, Le climat de l´Afrique du Nord dans l´Antiquité (Alger, Jourdan, 1911), 70 (also in: Revue Africaine, No. 283, 1911, 410).

۲۳. تاریخ‌گذاری مطلق باستان‌شناسان روسی به اندازه کافی مسلم نیست و مورد بحث است. مثلاً چرا بقایای پارتی و کوشانی در آسیای مرکزی پس از دوره‌ای تاریخ‌گذاری شد که هر دو آنها از صحنه تاریخ محو شدند؟ استدلال آن‌ها متکی بر این روش کهنه است که آنچه در آغاز می‌دانیم قدمت دارد و آگاهی بعدی ناشی از تاریخ‌گذاری بعدی است. پارت‌ها و کوشانی‌ها از آسیای صغیر به ترتیب به بین‌النهرین و هندوستان رفتند و عناصر فرهنگی تازه‌ای با خود آوردند. شاید آنان این عناصر را، در مکان‌های پیشین خود، در آسیای مرکزی یا نقاط دیگر، به‌دست آورده باشند، و بقایای فرهنگ در آن مناطق باید پیش از آن‌هایی که در بین‌النهرین و هندوستان به‌دست آمده است تاریخ‌گذاری شود. از مسائل

ناشی از چنین روشی به‌خوبی آگاهی دارم. باوجود این، پیداشدن آن مسائل نباید در روش اساسی تحقیق تأثیر بگذارد. انسان نمی‌تواند از مسائل اجتناب کند.

۲۴. مسأله تغییر آب و هوا در سنگواره‌شناسی گیاهی Paleobotany، اوقیانوس‌شناسی، و بررسی یخ‌های شناور مطلب تازه‌ای نیست، ولی هنوز به تاریخ راه نیافته است، هر چند دلیل تغییرات و حوادث مهم در نوشته‌های باستانی و همچنین در منابع چینی و آثار عربی بعدی به چشم می‌خورد. قابل توجه آن که دوره‌های چنین تغییراتی که به‌وسیلهٔ علم ثابت شده است با حوادث تاریخداری که در منابع سده‌های پنجم، دوم و اول پیش از میلاد و همچنین سده‌های اول، سوم تا پنجم میلادی آمده است کاملاً تطابق دارد. از این تاریخ‌ها چنین برمی‌آید که تحولات سیاسی و مهاجرت‌های فراوانی در آن سده‌ها به وقوع پیوسته است. این موضوع و پیوستگی اطلاعات گوناگون و وسیع، مانند پراکندگی محصولات، به‌ویژه میوه‌ها و محصولات دشتی و سایر نباتات به اروپا و چین، درخور تحقیق است. مقایسه شود با:

Friedlaender, Sittengeschichte Roms (10 ed., Leipzig, 1922), II, pp. 309-312; B. Läufer, Sino-Iranica (Field Museum of Natural History, publ. 201, Chicago, 1919), passim. Compare also the studies of E. Huntington.

۲۵. برای کاوش‌های مربوط به معماری و بایگانی و مطالب دیگر رجوع شود به:

M. E. Masson, "Novye dannye po drevnei istorii Merva,"

Vestnik Drevnei Istorii, 4-38 (1951), 89-101; I. M. Diakonov, M. M. Diakonov & V. A. Libschits, "Parfianskii arkhiv iz drevnei Nisy," Vestnik Drevnei Istorii, 4-46 (1953), pp. 114-130; G. A. Pugachenkova, "Khram i nekropol v parfianskoi Nise," Vestnik Drevnei Istoril, 3-45 (1953), pp. 159-67; M. M. Diakonov, "Nadpisi na parfianskikh pechatiakh iz drevnei Nisy," Vestnik Drevnei Istorii, 4-50 (1954), pp. 169-73; M. E. Masson & G. A. Pugachenkova. "Ottiski parfianskikh pechatei iz Nisy," Vestnik Drevnei Istorii, 4-50 (1954), 59-69; and comptes rendus of these papers in Historia, II (1953/54), 119; III (1954/55), 501, and to date.

26. J. J. M. de Groot, Chiesische Urkunden zur Geschichte Asiens, I: Die Hunnen der vorchristlichen Zeit; II: Die Westlande Chinas in der vorchristlichen Zeit (Berlin, W. de Gruyter, 1921-26), I, 231; II, 17 f.

۲۷. رموزا Remusat، آس و آلان را در آغاز یکی می‌دانست. رک:

Mémoire sur plusieurs questions relative á la gaographie de l´ Asie centrale (Paris, Impr, Royal, 1825), 95.

معمولاً همهٔ دانشمندانی که در این زمینه کار می‌کنند همین عقیده را دارند، به‌ویژه مارکوآرت و ورنادسکی Vernadsky؛ همچنین رک: بیلی H. W. Bailey،

"Asica" Transactions of the philological society, 1945 (1946),

IF., and Mc Govern, the Early Empires of central Asia (chapel Hill, N. Carol., 1939), 483.

آئورس‌ها Aorsi، که غالباً با این نامها یکی پنداشته می‌شود، شاید اصل و منشأ دیگری داشته باشد:

J. Marquart, Untersuchungen zur Geschichte von Eran (Leipzig, Dieterich, 1896-1905), II, 82-86; J. Harmatta, "The language of the Iranian Tribes in South Russia," Acta Orientalia Academiae Scientarum Hungaricae, I(1950-51), 261; offprint p. 37, 40.

۲۸. رک:

A. J. Van Windekens, "Huns blanc et Arci" Museion, LIV (1941), 174, 185.

به‌درستی نمی‌توان دریافت که کلمه چینی آرس‌ها Ar-ci که وین دکنز Windekens از آن یاد کرده مربوط به منابع مختلفی بوده یا به روش حرف‌نویسی او بستگی داشته است.

29. H. W. Bailey, "Recent Work in Tokharian," Transactions of the Philological Society, 1947 (1948), 145; cf. W. B. Henning, "Argi and the Tocharians," BSOAS, LX (1937-39), 570.

30. J. Marquart, Untersuchungen..., ibid.; J. Charpentier, "Die etnographische Stellung der Tocharer," ZDMG, LXXI (1917), 347-388; E. Taubler, "Zur Geschichte der Alanen," Klio, 9(1909), 23; G. Vernadsky, Ancient Russia (New Haven, Conn.,

Yale University of California press, 1939), index, s. v.

۳۱. تعیین هوّیت‌ها همیشه از این قرارند: کلمهٔ آرس‌ها همیشه دربارهٔ پارت‌ها به کار می‌رود، ولی هرگز به اشکانیان اطلاق نمی‌شود.

F. Hirth, "Chinese Equivalents of the Letter `R` in Foreign Names," Journal of the China Branch of the Royal Asiatic Society, XXI (1886), 215; F. Hirth, China and the Roman Orient (Shanghai, Kelly & Walsh, 1885), p. 139, n. 1; O. Franke, Beiträge aus chinesischen Quellen zur Kenntnis der Turkvölker und Skythen, Zentralasiens (Aus dem Anhang zu Abhandlungen der K. Preuss. Akademie der Wissenschaften, Berlin, 1904), 74;

همچنین به یادداشت ۲۷ رجوع شود؛ اما همهٔ دانشمندان دیگر از این مطلب اجتناب و حتی بعضی، آن را رد می‌کنند: رک L. Bachhofer "On Greeks and Sakas in india," JAOS, 61 (1941), p. 245, n. 169.

32. Wang-Ching-ju, "Arsi and Yen-ch´i ... Tokhri and Yüeh-shih," Monumenta Serica, IX (1944), 85,91; p. Plliot, "Tokharien et Koutchéen," JA, CCIV (1934), 67-70; H. W. Bailey, "Ttaugara," BSOAS, VIII (1935-37), 899 f.

33. Lucian, Quomodo hist., 29; quoted by Debevoise, History of Parthia, p. 83, n. 48.

34. E. Benveniste, "L´origine du visap arménien." Revue des études arménieniennes, VII (1927). 7-9; idem, Vrta et Vr-ragna

(Cahiers de la Société Asiatique, 3, Paris, 1934), 75-80; Langlois, Historiens ... arméniens, I, 40, n., 345, 350, II, III. Cf. Wang-Ching-ju, op, cit., 91; St. Julien, Mémoires... par Hiouen-Thsang, I, 5.

35. E. Chavannes, "Les pays d´occident d´aprés le Wei Lio," T´oung Pao, VII (1905), 571; A. Remusat, tr., Foé Koué Ki ou relation des royaumes bouddhiques par Hiouen-Thsang (Paris, 1836) I, 49, 53, 57, 161.

36. C. Trever, The dog bird. Senmurv-Pakudj (Leningrad, Ermitage Museum, 1938), 7, 24-27.

37. Debevoise, History of Parthia, 86 f.

38. Sallust, Hist., III, 42; Plutarch, Lucul., 11, 4; Ammianus Marcellinus, XXIII, 6, 56; cf. R. J. Forbes, Studies in Ancient Technology (Leiden, Brill, 1955-56), II, pp. 187-204.

39. J. de Morgan, Numismatique de la Perse Antique, 78, 83, 93-96; idem, Manuel de numismatique, 147 f.

40. V. de Saint Martin, Fragments d´une histoire des Arsacides (Paris, 1890), II, p. 273; K. patkanian, "Essai d´une histoie de la dynastie des Sassanides d´aprés ... les historiens arméniens," JA, 6e sér., VII (1866), 118.

این واقعیت در مطالب تاریخی که بعدها انتشار یافت هرگز ذکر نشد، جز به‌وسیلهٔ مورگان در Numismatique ...، ۷۷. مقایسه شود با صفحه

۷۱. این سکه‌ها دارای سه وزن بوده است که باید آن‌ها را نشانهٔ سه مرکز مشخص و متوازی هویت‌های فرهنگی و سیاسی مختلف دانست.

۴۱. آگاتانگلوس Agathangelos جعلی در

Langlois, Historiens ... Arméniens, I, 199.

۴۲. همان، ج ۱، ۱۰۹

۴۳. مارکو آرت، ایرانشهر، ۲۴۵ به بعد. تقسیم پنجگانه ظاهراً در آسیا معمول بوده است. این موضوع با توجه به «دولت میانه» و پنج رود و مناطق پنجکنت یا پنجاب روشن می‌شود، که شاید از روزگار باستان باقی مانده باشد، مقایسه شود با:

R. C. Majumdar, The vedic Age, 306; Foe Remusakoue ki, 151; H. Ludat, "Farbenbezeichnungen in Völkernamen", saeculum, IV (1953), 147-150.

برای راه‌حل متفاوت دیگر رجوع شود به:

P. Pelliot, "La théorie des quatres fils du ciel." T´ oung pao XXII (1923), 97-125.

۴۴. به‌نظر می‌رسد که این موضوع را منابع غربی پیش از سقوط اشکانیان ثبت نکرده باشند، احتمالاً از آن لحاظ که رومیان با سلسلهٔ اصلی، تنها تماس غیرمستقیم داشتند، و به‌طور مستقیم با شعبه یا شعبه‌های فرعی در تماس بوده‌اند، و نه با شعبهٔ اصلی شاهنشاهانی که دارای مقام الوهیت بودند.

۴۵. رک:

Tarn, The Greeks, 204, 345.

46. Mirchond, ZDMG, XV (1861), 667; Blau, ibid., 686; Gutschmid, ibid., 676; cf. U. Kahrstedt, Artabanos III und seine Erben (Dissertationes Bernenses, ser. I, Fasc. 2, Bern, Francke, 1950), 14, 16, 78-82.

47. V. Smith, "The Indo-Parthian dynasties," ZDMG, LX (1906), 49-72; J. E. v. Lohuizen-de Leeuw, The "Scythian" period (Leiden, Brill, 1949), 1-50; R. C. Majumdar, ed., The History and Culture of the Indian people , I: The Age of Imperial Unity (2nd ed., Bombay, Bhavan, 1953), ch. VIII.

48. Rawlinson, Sixth monarchy, p. 86; n. 1; Debevoise, History of Parthia, index s. v.; F. Spiegel, Eranische Alterthumskunde (Leipzig, 1873), III, p. 104, n. 1; T. Nöldeke, Geschichte der perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus ... Tabari (Leiden, 1879), 438, 442.

پروفسور ورنادسکی ضمن خواندن دستنوشته اظهار داشت که در زبان اوستی (زبان ایرانی)، کلمهٔ sur به معنای "خشک" و suraêt به معنای "تصویر" است. این نکته برای بررسی آیندهٔ نام سورناها surenas یادداشت شد.

49. Marquart, ZDMG, XLIV (1895), 636.

50. Tarn, The Greeks, 95, 204, 224, 345; Marquart, Eränšahr, 36, 46; E. Herzfeld, "Sakastana," Archaeologische Mitteilungen aus Iran, IV (1932), 63 f.

51. Debevoise, History of Parthia, 83, 85-86.

۵۲. این جوشن پولک پولک را توردمن Thordeman به بهترین صورت بیان کرده است در:

"The Asiatic splint armour in Europe," Acta Achaeologica, IV (1933), 117-120, 129; G. Arwidsson, "Armour of the Vendel period," Acta Archaeologica, X (1939), 51 f.,

بیشتر نمونه‌های واقعی شناخته شده (بیش از ۲۵۰۰ فقره) در جنوب روسیه یافت شد:

E. A. Gardner, "Ornaments and Armour from kertch, ... at Oxford," Journal of Hellenic studies, V (1884), 66.

نخستین و قدیمی‌ترین سلاح از این نوع در گورهای سکاها در سیبریه به‌دست آمد رک:

W. Radloff, Aus sibirien (Leipzig, 1884), II, PP. 112, 126.

مقایسه شود با:

de Groot, chinesische urkunden .... I, 3.

53. M. Rostovtzeff, "L´art gréco-iranien," Revue des arts asiatiques, VII (1931/32), 216-218; M. Rostovtzeff, "Dura and the Problem of Parthian Art," Yale Classical Studies, V (1935), 265-270, 289; M. Rostovtzeff, The Animal Style in South Russia and China (Princeton Monographs on Art and Archaeology, XIV, Princeton, University Press, 1929), 81.

۵۴. مسألهٔ جوشن مستلزم پژوهش است، و چنین پژوهشی ممکن

است مواد گرانبهایی برای بعضی جنبه‌های بررسی تاریخی به‌دست دهد. قدیمی‌ترین استفاده از جوشن به مقدار زیاد در سیبری بوده است، و در آنجا در تعدادی از گورهای سکاها به‌وسیلهٔ رادلوف کشف شده است (Aus Sibirien, II, 112, 126). در این یافتها بعضی گورها شامل جوشن‌های پولک پولک بود، و از گورهای دیگر در مناطق دیگر جوشن‌های زنجیری بدست آمد (همان کتاب، ۱۳۰). بیشتر جوشن‌ها در روسیه بدست آمد. (رجوع شود به یادداشت ۵۱). این مطلب با نوشته خانن کو B. Khanenko مقایسه شود در کتاب

Drevnosti pridnieproviia (Kiev, 1899), II

لوح ۷. بعدها جوشن در بعضی از گورهای اروپایی نیز پیدا شد؛ رک:

M. Ebert, Reallexikon der vorgeschichte (Berlin, De Gruyter, 1924-29), XIII, pp. 66-97; J. Hoops, Reallexikon der germanischen Altertumskunde (Strassburg, Trubner, 1911-19), III, pp. 394.

و سرانجام از این گونه جوشن‌ها در کاوش‌هایی که در اسکاندیناوی به عمل آمد پیدا شد؛ رجوع شود به یادداشت شماره ۵۱، و نیز:

B. Thordeman, Armour from the battle of Wisby 1361 (Stockholm, Kngl vitterhets Historie och Antikvitets Akademien 1939), I, 282-284.

بررسی دقیق‌تری از سلاح‌ها و جوشن‌ها نشان می‌دهد که رسم پوشیدن این نوع جوشن در طی نخستین هزارهٔ میلادی از آسیا به اروپا انتقال یافت. استفادهٔ از آن به‌تدریج کمتر شد و در آغاز قرون تاریک

(یعنی پانصد سال اول قرون وسطی) تقریباً متروک گشت. با تکامل جامعه و اقتصاد در قرون وسطی، و پس از تثبیت اوضاع در اروپا پس از قرن دهم، استفاده از جوشن دوباره متداول شد. فن واقعی ساختن انواع جوشن در طی این مدت به همان صورت باقی ماند تا زمانی که بیشترین تعداد از این گونه جوشن به‌دست آمد. (توردمان، همان). در اروپا، در دورهٔ رومیان و قرون وسطی، نوع کاملاً متفاوتی از جوشن متداول شد که عبارت از جوشن با ورقه‌های کوچک فلزی بود. در مورد تصریح منشأ و استفاده از جوشن زنجیری و تاریخ آن به آسانی نمی‌توان سخن گفت. این نوع جوشن در کوههای آلتایی به‌دست آمد؛ رک:

(W. Radloff, Aus, Sibirien, II, 130)

به‌نظر می‌رسد که در آسیا از همان اوایل متداول بوده است؛ رک:

B. Laufer, Chinese clay figures, prologomena on the history of defensive armor, Field Museum of Natural History, Anthropological series, XIII, no. 2, Chicago, 1914, 237-248; F. Altheim, Niedergang der alten Welt, I, 66 f., 183),

همچنین جزء یافته‌های پیشین مربوط به دورهٔ مهاجرت‌های بزرگ بود؛ رک: خانکوف، همان کتاب، ج ۲، لوح ۱۴، و سرانجام در اسکاندیناوی در:

Arwidsson, Acta Archeologica, X. 1939, 31-35, 48 f

در یافته‌های ویسبی Wisby (توردمن، ویسبی، ج ۱، صفحات ۱۲۰ - ۱۱۶). بقایای این گونه جوشن می‌بایستی برای نسل‌های بسیار به‌کار رفته باشد و این امر با بررسی تکه‌هایی از یافته‌ها معلوم می‌شود که نشان

می‌دهد مدت‌ها از آن‌ها استفاده می‌کردند و تا مدت‌ها هیچ‌گونه تعمیری امکان نداشته است. به عقیدهٔ من، بر اساس رسوم و آداب باستانی، نوع ویژه‌ای از جوشن و سلاح‌های مختلف همیشه مشخص کنندهٔ یک قوم بوده است. آنان ترجیح می‌دادند که زبان خود را تغییر دهند، ولی جنبه‌های موروثی فرهنگ مادی خود را حفظ کنند و این نکته دربارهٔ یک قوم فرمانروا صادق است. به نظر من، این گونه پیوستگی به سنت‌ها، می‌بایستی موجب گسترش جوشن (خواه جوشن با ورقه‌های کوچک فلزی و خواه جوشن زنجیری) به سوی غرب بوده باشد. این اطلاعات تاریخی مانند کتابی ناگشوده است که باید خوانده شود. فوربز R. J. Forbes در کتاب

Metallurgy in Antiquity (Leiden, Brill, 1950), 444

می‌گوید که سوئیداس Suidas از جوشن زنجیری یا حلقوی پارتی سخن می‌گوید. انبار جوشن‌های آسیب دیده در یک برج دوراوروپوس تنها حاوی جوشن‌های پولک پولک بود. در نقبی که به‌وسیلهٔ محاصره کنندگان در زیر دیوار زده شده بود، اجسادی بدست آمد که جوشن داشتند، و به عقیدهٔ من اینها دشمنان دوراوروپوس بودند.

55. E. Perroy, Le Moyen age, l´expansion de l´Orient et la civilisation occidentale (Histoire générale des civilisations, 3, Paris, Presses Universitaires de France, 1955), 242.

56. W. W. Tarn, Hellenistic Military & Naval Developments (Cambridge, 1930), 73, 78-89, 156-158; W. W. Tarn, The Greeks ..., 308 f. For this horse in art see: P. J. Rus, "A Horseman

Figurine from Syria." Acta Archaeologica, XIII (1942), 198-203.

57. F. E. Brown. "A recently discovered compound bow." Seminarium Kondakovianum. IX (1938), 9. From a Parthian grave with a wooden coffin (on Euphrates): good bibl. A. N. Bernshtam, "Arkheologicheskie issledovaniia v doline r. Talas," Kratkie soobshchenia Instituta Istorii Materialnoi kultury, IV (1940) 45 f.; J. Harmatta, "The Golden Bow of the Huns," Acta Archaeologica Academiae Scientarum Hungaricae, I (1951), 107-134; cf. K. U. Köhalmi, "Uber die pfeifenden pfeile der innerasiatischen Reiternomaden," Acta orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae, III (1953), 45-72.

۵۸. تخصص باعث می‌شد که به سربازان مختلف، نام‌های نژادی داده شود.

G.T. Griffith, The Mercenaries of the Hellénistic World (Cambridge, 1935), 241; cf. 14 f., 41, 143-146, 227, 241, 245-257; M. Launey, Recherches sur les armées hellenistiques (Bibliothéque des écoles francaises d´Athénes et de Rome, Fasc; 169, Paris, Boccard, 1949-50), 2 v., passim.

59. Tarn, The Greeks, 306. See below.

60. Op. cit., 95, 224.

۶۱. استاد ساموئل مارتین Martin از راه لطف کلمه Yüe-chi را بر اساس روش کارل گرن Karlgren حرف‌نویسی کرد. باید ngiwet-ti *

باشد. استاد جرج کندی Kennedy از دانشگاه ییل Yale توضیح داد که حرف دوم که به صورت Shih حرف‌نویسی شده است به معنی «قبیله» است، و حرف دوم، صدای ti را ضبط می‌کند ولی مفهومی ندارد. علائم چینی نامها، بر طبق گفتهٔ او، صدای Got-ti را به صورت Goti درمی‌آورد، که احتمالاً نام واقعی جمعیت به زبان خود آنها است. استاد کندی برخلاف استاد مارتین عقیده دارد که این به سبب ویژگی اصلی زبان چینی است، و ضمیمهٔ کوچکی به همان علامت افزود و آن را به مفهوم کلمهٔ «قبیله» به کار برد. این امر مطابق عقیدهٔ همهٔ چینی‌شناسانی بوده که به این واژه توجه داشته‌اند. دوگروت De Groot در کتاب:

Chinesische urkunden ... passim,

صورت Goat-si را به کار برد؛ فرانکه Franke در Beiträge، ۲۱ و ۱۴ اظهار داشت که این کلمه Gut یا Get-ti یا chi بوده است (به حرف‌نویسی آلمانی)، ولی به‌طورکلی وی صورت ناصحیح را در متن به کار برد، همان گونه که منشن هلفن Maenchen-Helfen در JAOS, LXV (1945)

در صفحه ۷۷، یادداشت ۸۰ چنین کاری انجام داد، و حرف‌نویسی کارل گرن را نقل کرد و چنین نتیجه گرفت که مسلماً «gut-tia» باید باشد. پلیو Pelliot در T´oung Pao، XXXII (۱۹۳۶) ص ۲۶۲، یادداشت، در مورد استفادهٔ این علامت برای کلمه، «قبیله» (حرف‌نویسی فرانسهٔ کلمهٔ Yue-tche) اصرار می‌ورزید. همچنین رجوع شود به:

Wang-ching-ju. Monumenta Serica, 1X (1944), 87

نیز رجوع شود به مآخذ مفصل در:

Megovern. The Early Empires. 473 f.

به عقیدهٔ من، وقت آن است که از ایجاد آشفتگی و تقسیم شعبه‌های مختلف تحقیق، بر اثر استفاده از نام‌های مختلف درمورد یک قوم، خودداری کنیم، همان‌گونه که در آینده نشان خواهیم داد. بدین ترتیب، ماساژت‌های مورد بحث هرودوت بدون تردید همان قبیله تاگوت‌ها Tagoti است (به جای صورت‌های گوناگون Yüe-chi).

62. Tarn, The Greeks, 284; Pelliot, JA, CCXXIV (1934), 26; Maenchen-Helfen, op. cit., 71

63. Remusat, Nouvelles Mélanges Asiatiques (Paris, 1825), II, 220, 340; Specht, JA. VIIIe sér., II (1883), 324-326; Franke, Beiträge, 30; Marquart, Eransahr, 207; de Groot, Chinesische Urkunden, II, 7, 16 f., 27, 48, 61, 93- ? 101; Maenchen-Helfen, op. cit., 77, 80.

دربارهٔ تاریخ تشابهات گوتی (Yüe-chi) با تخاری‌ها به عقیدهٔ تاریخ‌نویسان کنونی رجوع شود به:

MCGovern, The Early Empires, 475-483

۶۴. چنین روابطی ممکن است اطلاعاتی کافی جهت یکسان دانستن Yüe-chi و Arsi بدست داده باشد، پلیو در:

JA. CCXX IV (1934), 25, 36;

مقایسه شود با:

G. Haloun, ZDMG; XCI (1937), 251; Wang Ching-ju, Monumenta Serica, IX (1944), 89. Tarn, The Greeks, 286 f.

شاید این رابطه باشد که از سوی چینی‌ها این گونه تعریف شده باشد:

«نیای (پادشاهان پارس) شاه پوسنی Posse-ni از شعبه جدا شده از قبیله Ta yue-tche بود؛ وی فرمانروایی کرد و از این‌رو نامش جایگزین عنوان خاندانش گشت. سپس آن را دربارهٔ نام کشور نیز به کار بردند. (پارس) دارای دو پایتخت است ...» «آنان خدای آسمانی آتش را می‌پرستند

E. Chavannes, Documents sur les Tou-kiue (Tures) occidentaux (St. Petersburg, 1903), p. 170 and n. 4.

بنا به گفتهٔ مارکوآرت، Arsi از P-arsi مشتق شده است. رجوع کنید به: Untersuchungen, I, 85، و همچنین رجوع شود به:

Tarn, Seleucid-parthian Studies (from the proceedings of the British Academy, XVI, 1930), 11 f.

و نیز مارکوآرت، ایرانشهر، ۲۰۷ و فرانکه در Beiträge، ۳۰، عقیده دارند که چنین اختلاطی در دورهٔ بعدی صورت گرفته است.

۶۵. رک به یادداشت‌های ۲۵ و ۲۱.

۶۶. تارن، یونانیان ...، ص ۱۰۹ و ضمیمهٔ ۲۱. تخاری در سریکا، سغد و باکتریا «نژاد» بزرگی بود: بطلمیوس، جغرافیا، VI، صفحات ۱۱، ۱۲ و ۱۶. بنا بر منابع گرجی، یونانیان تخارستان را که نزدیک دریای آرسیان Arsian (به ارمنی آرسیک) بود به تصرف درآوردند.

M. Brosset, Histoire de la Géorgie (St. Petersburg, 1849), I, pp. 141, 175.

بعدها تخاری‌ها تابع باکتریا شدند: آمیانوس مارکلینوس، XXII، ۶، ۵۷.

۶۷. کتاب The Asiatie Dionysos (لندن، بل، ۱۹۱۴) اثر دیویس،

کوشش جالبی برای روشن ساختن این جنبهٔ مسأله است، و به نظریهٔ ائوسبیوس Eusebius در X. Praeparatio evangelica ۶، شباهت دارد که گفته است: «... نبوغ مبتکر و عملی باکتریایی‌ها که یونانیان از آنها برای سازماندهی تشکیلات خود سود جستند.»

68. H. A. R. Gibb, The Arab conquests in Central Asia (James E. Forlong Fund, II, London, The Royal Asiatic Society, 1923), 3-13.

۶۹. مگر آن که Pahl نام ارمنی (و اشکانی؟) باکتریا باشد، که از آن بعدها نام بلخ گرفته شد، رک به:

Historiens ... arméniens, I, 42, n. 6.

این نیز حاکی از تجدیدنظر قابل ملاحظه‌ای خواهد بود که باید در تاریخ به عمل آوریم.

70. Poscidonius of Apamea, F. H. G., III, 259; Athenaeus, Deipnosophistae, IV, 153 (Loeb´s series, II, 197).

71. M. Reinaud, "Mémoire sur les relations politiques et commerciales de l´Empire romain aveel´Asie orientale," JA, 6e sér., I (1863), 93-234; 297-441.

72. M. Brosset, Collection d´historiens arméiens (St. Petersburg, 1874), I, 36; Langlois, Historiens ... arméniens, I, 43-46; cf. Grousset, Histoire de l´Arménie, 83, 89.

۷۳. همان، ۹۱، ۹۵.

74. "Recent work in ´Tokharian´," Transactions of the Philological Society, 1947, (1948), 126-153; see also McGovern, The early Empires, 273 f. for état de question.

75. F. Altheim, Niedergang der Alten Welt (Frankfurt a. M., Klostermann, 1952), 185; G. Vernadsky, "To%ar, T´ma, T´mutorokan," For Roman Jakobson (The Hague, Mouton, 1957), 589. 515-519.

دربارهٔ گونه‌های نام تخاری رک به:

Tarn, The Greeks ..., 515-519.

76. Transactions of the Philol. Soc., 1947 (1948), 141-145.

همچنین رک به یادداشت‌های ۱۱۵ تا ۱۱۸.

۷۷. همان گونه که به‌وسیلهٔ استاد ساموئل مارتین، دانشگاه ییل، ترجمه شده است. به یادداشت‌های ۱۴۳ ـ ۱۴۵ رجوع شود.

۷۸. همان گونه که به‌وسیلهٔ افراد زیر پیشنهاد شده است:

Marquart, Erānšahr, 49; S. Konow, "Beitrag zur Kenntnis der Indoskyten," Ostasiatische Zeitschrift, VIII (1919-20), 221 f., 227; S. Konow, "Vedic ´Dasyn´," Festschrift Vilhelm Thomsen (Leipzig, Harrassowitz, 1912), 96; A. v. Stael-Holstein, "Kopano und Yueh-shih," Sitzungsberichte der Berliner Akademie der Wissenschaften, 1914, I, 650 n.

جالب توجه آن که شمشیر، که همیشه نشان یک منصب بوده در پهلوی Sakkina است: رجوع شود به: ا. دی. جکسن «هرودوت VII یا

اسلحه در ایران باستان.»

"Herodotus VII, or ancient persian armour ...," Classical Studies in honour of H. Dreister (New York - London, 1894), 121 f.

رجوع شود به:

79. K. Jettmar, "Zur Herkunft der tükischen Völkerschaften," Archiv fur Völkerkunde; III (1948), p. 12, n. 13

همچنین مقایسه شود با:

Cf. L. Krader, "Qan-Qaxan and the Beginning of Mongol kingship," Central Asiatic Journal, 1 (1955), 30,

کرادر، در اثر فوق، وجود لقب qan (قان) به معنای «فرماندهٔ زبردست» را اثبات کرده است [این کلمه بخشی از «خاقان» است ـ م.]

آلتهایم و اشتیل Steihl در:

"Qayan und verwandtes," Sudost-Forschungen, XV(1956), p. 79,

این کلمه را از فارسی باستان kav مشتق شده می‌داند که معادل sah است. بدین ترتیب، لقب ترکی در آغاز، ایرانی بوده است. جالب توجه آن که، دو وجه تسمیهٔ ایرانی یا هند و ایرانی برای یک وظیفه اجتماعی وجود دارد. ما همان دوگانگی مشابه را در صفحات بعدی خواهیم دید. همان سازمان اجتماعی در آسیای مرکزی در ادوار اسلامی باقی ماند و آن به اصطلاح زبان عربی به صورت «دهقان» درآمد، رک به:

W. Barthold, Turkestan down to the Mongol invasion, 2nd

ed. (W. J. W. Gibb Memorial Series, N. S., V. London, Luzac, 1928), pp. 180-181.

80. W. Fuchs, "Huei-Ch´ao´s pilgerreise durch Nordwest-Indien und Zentral Asien am-726," Sitzwigsberichté der preus. Akademie der Wissenschaften, phil-hist. Klasse, XXX (1938), 456.

۸۱. رک:

Tarn, The Greeks ..., 291

احتمالاً همان‌هایی که اثوتودموس Euthydemus تهدید کرد که آنها را برای متوقف ساختن آنتئوخوس به کار ببرد، ص ۸۲. همچنین رک به:

Altheim, Weltgeschichte Asiens, II, 29, 127.

82. A. J. Van Windekens, Morphologie comparé du Tokharien (Bibliothéque du Museon, XVII, Louvain, 1944), p. IX.

که نویسنده در آن می‌گوید: تخاری نامی است که به‌وسیلهٔ ترک‌ها، اویغوری‌ها و لاتینی‌ها به Arci داده شده‌است. مردم، خود را Arci می‌نامیدند. منشن هلفن Maenchen-Helfen، در ژورنال آزیاتیک، LXV، (۱۹۴۵)، ص ۷۳، پانوشت ۲۶ چنین می‌گوید: سکا saca فقط به‌معنای زبان قومی است که به آن تکلم می‌کنند و اشاره‌ای به نژاد ندارد؛ فان لوئیزن دولیو Van Lohuizen - de Leeuw، در کتاب "Scythian" period، ۳۰، سَکَه را نامی عمومی برای قوم ایرانی (سَکه‌ای یا سکایی) می‌داند.

در بعضی کتیبه‌های هندی، سَکه نام قوم نبود، بلکه نامی برای بودائیان بود.

Smith, ZDMG, LX, 1906, 50.

به عقیدهٔ من، به منظور تحقیقات آتی، درک این نکته کمال اهمیت را دارد که سکاها (پارت‌ها)، پیش از آمدن به سرزمینی که امروزه هندوستان نامیده می‌شود، بودایی بوده‌اند. گوتی (Yue-chi)، که همسایگان آنها بودند پیش از دورهٔ میلاد مسیح آیین بودایی داشتند. مقایسه شود با:

R. Ghirshman, Begram, recherches archéologiques et historiques sur les kushans (Mémoires de la délégation archéologique francaise ... en Afganistan, XII, Caire, 1946), 116. Cf. L. Petech, Northern India according to the Shui-Ching-Chu (Serie Orientale Roma, 2, Roma, Instituto Italiano per il medio ed Estremo Oriente, 1950), 60. J. B. Ware, "Wei-shou on Buddhism," Toung Pao, XXX (1933), 110; H. H. Dubs, "The ´golden Man´ of Former Han times," T´oung Pao, XXXIII (1937). 11f.

راولینسون در کتاب Six monarchy, 22-25 پارت‌ها را ایرانی نمی‌داند. مقایسه شود با:

J. Przyluski, "Nouveaux aspects de l´histoire des Scythes," Revue de l´Université de Bruxelles, XLII (1936/37), 212, 214, 218; S. Lévi, "Notes sur les Indo-Seythes," JA, 9e Sé., IX (1897),

14, 17, 19, 21.

83. Tarn, Seleucid-Parthian studies, 11-13; different opinion: Altheim, Weltgeschichte Asiens, 100 f.

84. S. P. Tolstov, Drevnii Khorezm (Moskva, 1948), 211-226; B. Rubin, "Die Entstehung der kataphrakenreiterei im Lichte der Chorezmischen Ausgrabungen," Historia, IV (1955) 264-279.

85. Tarn, The Greeks ..., 497; cf. "East of the parthians live the Chorazmii, possessing plain and mountain alike". Hecateus of Miletus, F. H. G., I, 12; Athenheus, Deipanosophistae, II, 70 (Loeb´s series, f, 305); cf, A. Herrmann, Alte Geographie des unleren Oxusgebiets (Abhandlungen der K. Gesellschaft der wissenschuften zu Güttingen, phil. 86. Op. cit., 274.

۸۷. تولستوف، همان کتاب، ۲۱۵، لوح، ۸۶.

88. De Groot, Chinesische Urkunden, II, 53, 67, 70, 114; Altheim, Niedergang ..., I, 67, 229-231; Zeki-Validi, "Die Schwerte der Germanen nach arabischen Berichten des 9-11. Jahrhunderts," ZDMG, XC (1936), 34 f.

89. Chinese Clay Figures, 200, 220-224, 231, 258, 291; idem, Sino-Iranica, 515.

۹۰. تولستوف، همان کتاب

۹۱. رک به یادداشت‌های ۵۳، ۸۸.

92. Radloff, Aus Sibirien, II, 99, 112, 130.

۹۳. کاوش‌های او به دورهٔ سکاها، از سدهٔ پنجم تا دوم پیش از میلاد نسبت داده می‌شود:

E. Minns, Scythians and Greeks (Cambridge, 1913), 251; Rostovtzeff, Animal Style..., 91, 108, n. 5; G. Borovka, Scythian Art (London, Benn, 1928), pp. 59-63, 105, pls. 59 f.

قابل توجه این است که گورهای «سکایی» در آلتایی، که اخیراً مورد کاوش قرار گرفته است، اگرچه دارای عناصر بسیار مشابه است، حاوی سلاح و رکاب نیست؛ مقایسه شود با:

S. I. Rudenko, Der Zweite Kurgan von pasyryk (16. Beiheft zur Sowjetwissenschaft, Berlin, 1951); S. I. Rudenko, kultura naseleniia Gornogo Altaia v Skifskoe vremia (moskva, 1953).

94. Radloff, Aus Sibirien, II, 126, 135,

احتمالاً، شبیه آخرین یافته‌های پیش از دورهٔ هان در چین:

T. Sekino, A study of Chinese Archaeology (Tokyo, University press, 1956),

به زبان ژاپنی با یک خلاصهٔ انگلیسی ۹، ۲۸، دربارهٔ کشاورزی «بیابانگردان» مقایسه کنید:

K. Jettmar, "The Altai before the Turks," BMFEA, XXIII (1951), 173; S. I. Rudenko, Zweite Kurgan, 85 f.

95. L. white, "Technology and invention in the Middle Ages," Speculum, XV (1940), 151.

96. A. Herrmann, Das Land der Seide und Tibet im Lichte

der Antike (Quellen und Forschungen zur Geschichte der Geographie und Völkerkunde, I, leipzig, Koehler. 1938). 28 f.. 31, 33 f.; H. W. Haussig, "Theophylakts Exkurs über die skythischen Völker," Byzantion, XXIII (1953), 342 f.

مقایسه کنید:

Marquart, Eransahr, 207, 283; Terrien de lacouperie, Western origins of the Early Chinese Civilization (London, 1984), 227 f.; F. V. Richtofen, China (Berlin, Reimer, 1877), I, 474, 479 f., 494.

لوفر، در کتاب Sino-Iranica, 539 کلمهٔ یونانی Ser را دارای اصل و منشأ ایرانی می‌داند.

97. W. Schuppisser, Die Benennungen der Seide im Slavischen (Zürich, 1953), 6.

ایرانی تنها زبانی نبود که در آسیای مرکزی بدان تکلم می‌شد:

J. Nemeth, "A Turkish word in Curtius Rufus," Asia Major, Hirth Anniversary Volume (London, probsthain, 1923).

98. W. Eberhard, Kultur und Siedlung der Randvölker Chinas (Toung pao, Supple. 36, Leiden, Brill 1942) 59, 140 149,163.

جمعیتی که نزدیک پل آهنین می‌زیست دارای ابریشم بود، ص ۱۴۰، مقایسه شود ۱۰۹، ۱۱۶. هر چند مؤلف، این پل آهنین را نزدیک یونان می‌داند، ولی من فکر می‌کنم که احتمالاً همان پلی بوده که در سرزمین

پارت‌ها از آن نام برده شده است، رجوع کنید به شمارهٔ ۱۰۸. F. Hirth, China and the Roman Orient, 41, 55, 71, 83 یکی دانستن تاتسین Tats´in با رم از سوی مؤلف، به‌وسیلهٔ خود متن تکذیب می‌شود، ص ۷۱. تنها می‌توان گفت که محصولات طبیعی داتسین واقعاً، در سیبری کنونی یافت می‌شود و نه در هیچ نقطهٔ دیگر. ابریشم کرم‌های پرورش نیافته، صفحهٔ ۸۳ با یافته‌هایی از آسیای مرکزی از لحاظ باستان‌شناختی تطابق دارد:

. K. Pfister, Textiles de palmyre (Paris, 1934-40), I, 25-27, 29, 38 f.; III, 15 no. 88, 19, 29, 62.

برای بحث دربارهٔ اصل ابریشم رجوع شود به:

V. Sylvan, Investigation of Silk from Edsen-gol and Lop-nor... (Reports from the Scientific Expedition to the N. W. provinces of China under Sven Hedin, VII: Archaeology, 6, Stockholm, 1949), 32. Cf. A. Geiger, Oriental Textiles in Sweden (Copenhagen, Rosenkilde, 1951), 16;

همچنین رجوع شود به: نشریه‌ای که به‌وسیلهٔ کُنلین وایبل Conlin Wibel تحت عنوان Artibus Asiae, XV (1952), 286 انتشار یافته است. باید به خاطر داشت که از لحاظ استرابون (XI, II, I; XV, I, 20, 37) هندوستان جای سرها Seres نبود. به این سرزمین، در نتیجهٔ پیروزی‌های یونانیان باکتریایی‌ها راه یافتند. (XI,II,I). هیچ کس اظهار نداشته است که یونانیان به سرزمین چین کنونی رسیده باشند، همچنین رجوع شود به:

M. Amano, "The origin of Chinese Sericulture," Tohogaku,

Nr. 12, June 1956, p.1

99. J. Harmatta, "Mythical Northern peoples in Hellanicus," Acta Antiqua Academiac Scientiarum Hungaricae, I (1951), 110

(متن روسی از یک مقالهٔ نقل شده از مجله، صفحه ۹۷). به این مدرک و مدارک بسیار دیگر، زیاد توجه نشد. رجوع شود به یادداشت ۱۲۳، به‌وسیلهٔ مورخینی که دربارهٔ آهن در دورهٔ باستان نوشته‌اند:

H. Blumner, Technologie und Terminologie de Künste und Gewerbe bei Griechen und Römern (Leipzig, 1887), IV.

رجوع شود به ۷۱ به بعد، ۳۴۴؛ و همچنین به شرح جالب توجهی که فوربز در کتاب Metallurgy in Antiquity داده است. منابع آسیای مرکزی، که در زمین‌شناسی شناخته شده است، خارج از حوزهٔ علاقه تاریخ‌نویسان بوده‌اند، هر چند آن‌ها مسلماً، در روزگار باستان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند (به شماره‌های ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۵۴ در همین رساله رجوع شود).

100. E. Herzfeld, Archeologische Mitteilungen aus Iran, IV (1932), 107: "sana root of names."

در زبان هندی باستان، ایرانی باستان و اسلاوی باستان، سان به معنای رتبه و مقام است:

M. Vasmer, Russisches etymologisches Wörterbuch (Indogermanische Bibliothek, R. II, Heidelberg, C. Winter, 1955), II, p. 275; O. Pritsak, Die bulgarische Fürstenliste und die Sprache der protobulgaren (Ural-Altaische Bibliothek, I,

Wiesbaden, Harrassowitz, 1955), 72, 74, Sogdian san means "enemy"; Ossetian son has the same meaning, Harmatta, ibid. San has the same meaning in the "Saka" language, but there is it also a verb "to construct, to erect" : S. Konow, Saka Studies (Oslo, Etnografiska Museum, Bulletin 5, Oslo, 1932), 179.

101. Faustus of Byzantium, III, 6-7 in Langlois, Historiens... armèniens, I, 214,

که شاید همان باشد که در یادداشت ۱۰۵ آمده است. مقایسه شود با:

"Sanesar": M, Brosset, Collection d´historiens armèniens (St. petersbourg, 1874), I, 74.

۱۰۲. موسی خورنی III، ۳ در

Langlois, Historiens... Armèniens, II, 135.

مقایسه شود، ۴۰۰. مقایسه شود:

Marquart, Untersuchungen..., II, 18.

103. Tolstov, Drevnii Khorezm, 175; Ghirshman´s epitome, Artibus Asiae, XVI (195), 231.

104. Marquart, Untersuchungen..., II, 13, 236.

105. Marquart, "Skizzen zur geschichtlichen Völkerkunde von Mittelasien und Sibirien," Ostasiatische Zeitschrift, VIII (1919/20), 292.

106. Marquart, Eransahr, 65; cf. de Groot, Chinesische Urkunden, I, 298, II, 229.

107. Marquart, Eransahr, 125, 141, 144 n. 8, 161, 205; J. Markwart, "Woher stammt der Name Kaukasus," Caucasica, VI (1930), 55 f.,

باید به خاطر داشت که مهرداد بزرگ به یکی از بیست و پنج زبان ملت‌های مغلوب سخن می‌گفت، (Aulus Gellius, XVII, 17, 2). معلوم است که در میان این زبان‌ها، یک نام با اصوات مختلف تلفظ می‌شد. نام پادشاه، سلسله، شهر، استان، و هر نام دیگر در زبان‌ها و لهجه‌های مختلف، به صورت‌های گوناگون ثبت می‌شده است. ضمن برشمردن نام‌هایی که مشابه‌اند و در پاره‌ای از موارد احتمالاً یکسانند، این نکته را در نظر داشتم. مقایسه شود با:

E. Dulaurier, Recherches sur la chronologie armèneinne (Paris, 1869), 153.

108. "Kaniska et Satavahana," JA,CCXXVIII (1936), 86.

109. E. J. Rapson, Indian Coins (Grundriss der Indo-Arischen philologie und Altertumskunde, II. Band, 3. Heft, B, Strassburg, Trübner, 1897), 15; cf. title san on coins: E. Thomas, "Parthian and Indo-Sassanian Coins," JRAS. N.S.XV (1883). 76.

110. De Groot. Chinesische Urkunden, II, 163, 55, 53, 168 48.

۱۱۱. به یادداشت ۱۰۲ مراجعه شود.

۱۱۲. هرتسفلد عقیده داشت که Parthi بعداً به صورت Pirozen

درآمد: یادداشت ۳ دیده شود.

113. E. Kuhn, "Zu den arischen Anschauungen vom Königtum," Festschrift fur Vilhelm Thomsen (Leipzig, Harrassowitz, 1912), 212.

114. Bar Hebraeus (Abu al-Faraj), Historia compendiosa dynastiarum, tr. E. pocock (Oxoniae, 1663), 63; Bar Hebraeus, The Chronography, ed. & tr. E. A. W. Budge (Oxford, 1952), I, 41.

115. Altheim, Niedergang..., I, 104; cf. Harmatta, "The language of the Iranian Tribes...," 49 (offprint).

116. Bailey, Trans. of the philolog. Soc., 1947 (1948), 145, که آن را تارن نیز در Harmatta, The Greeks..., 553 در کتاب خود که ذکر شد آورده‌اند، اما در کتاب التنبیه‌والاشراف اثر مسعودی، ۶۰، که بر طبق ان، «آریا» به معنی «شیر» است، کلمه‌ای فارسی نیست، بلکه نبطی است.

117. Winderkens, Musèion, LIV (1941), 174; Wang Ching-ju, Monumenta serica, IX (1944), 85.

118. G. Dumèzil, "Le nom des ´Arya´, "Revue de I´histoire des religions, CXXIV (1941). 44 f.

119. Langlois, Historiens... armèniens, I, 83; cf.J. Bidez et F. Cumont, Les mages hellenisès (Paris. Les Belles Lettres, 1938), I. 77, 93, 171, 176.

120. F. Spiegel, "Uber das Vaterland und Zeitalter des Awesta, II," ZDMG, XLI (1887), 292. Cf. Forbes, Metallurgy in Antiquity, ch. IV.

121. De Groot, Chinesische Urkunden, II, 67, 87, 91, 93 and passim; de Guignes, Histoire des Huns, II, pp. I-XL.

به‌نظر من، مدارک چینی مربوط به این دوره از سلسلهٔ سویی Sui، باید مجموعه‌ای از مطالب دورهٔ پیشین باشد.

A. pfizmaier, "Die fremdländischen Reiche zur der Zeit der Sui," Sitzungsberichte der Akademie der Wissenschaften, Wien, Phil- Hist. Kl., XCVII (1881), (411-489)

هیوئن تسیانگ Hiuen-tsiang که در قرن هفتم میلادی به هند سفر کرده پریشانی مناطق شمالی آسیا را در این زمان به چشم دیده است:

S. Beat, The Life of Huien - ysiang by the Shaman Hwui-Li (London, Kegan Paul, Trench, Trubner, 1911), 21-63; St. Julien. Mèmoires sur les contrèes occidentales... par Hiouen-Thsang (Voyages des pèlerins bouddlhistes, 2-3, Paris, Impr. impèr., 1857-58), 2, II, 192-200, 247, cf. 285-293.

متونی که فیتزمایر Phizmmaeier ترجمه کرده، تألیفی تحت‌اللفظی از منابع پیشین بوده است، که به‌نظر من گونهٔ بسط یافتهٔ متونی است که دوگروت De Groot، اسپشت در مقالهٔ زیر آورده است:

"Etudes sur I´ Asie Centrale d´après les historiens chinois," JA, VIIIe sèr., II (1883), 317-350.

همسانی در صنعت فلزکاری (سکه، سلاح، معادن، ظروف ساخته شده از فلزات گوناگون) در دوگروت، II، ۱۷، ۵۳، ۸۴، ۸۷، ۹۲، ۱۱۴، ۱۴۲ و در کتاب فیتزمایر، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۶۷ به بعد و ۴۷۴ به بعد و منابع مشابه دیگر، ظاهراً گواه این نظریه است، ولی هیوئن تسیانگ هیچ چیز مشابه این‌ها ندیده است. این روش، که در توصیف سرزمین‌های ناشناخته، با به کارگیری منابع پیشین، پیوسته در تاریخ چین مورد استفاده قرار می‌گرفته است، تعبیر و تفسیر را دشوار می‌سازد، همچنین مقایسه شود:

A. Remusat, Nouveaux mèlanges asiatiques, 209-254.

122. De Groot, Chinesiche Urkunden..., II, 75, 100.

کشور کوچکی که این پل معلق گفته می‌شود در آن‌جا وجود داشته در سرزمین پیشین تخاری‌ها («Armoured») همان کتاب، ص ۸۱ بوده استه که در آن جا آرسی‌ها ـ اشکانیان حکمروایی می‌کردند. از آن‌جا که دوگروت، یا، شوان Chavannes در مورد موقعیت آن توافق ندارد، این مسأله را می‌توان هنوز قابل بحث دانست. جالب توجه آن که، توصیف همان راه عملاً در بسیاری از منابع عربی یافت می‌شود، ولی هر بار که به آن برخوردم، با نامی متفاوت مواجه شدم. مقایسه شود با:

Eberhard, Kultur und Siedlung der Randvölker Chinas, 109, 116 (c.n. 98).

123. Mirchond, ZDMG, XV (1861), 665.

منابع بعدی عربی شرحی دربارهٔ پل آهنین در ایدگ Ideg به‌دست

می‌دهند، که در آن جا، معادن آهن یافت می‌شد:

P. Schwarz, Iran im Mittelater nach den Arabischen Geographen (Quellen und Forschungen Zur Erd-und Kulturkunde, 9, Leipzig, Wigand, 1921), IV, 337f., 418 f.

124. P. J. V. Stranhlenberg, Description historique de l'Empire de Russie (Amsterdam, 1757), I, 45; especially: Pallas, Voyages, 1743, III, passim; J. G. Gmelin, Reise durch Sibirien (Göttingen, 1751-52), II, pp. 58-59, 176 f., 181, 256 f., 384; III, passim, M. Brun, Universal Geography (Boston, 1824), II, 450; Radlofi, Sibirien, II, 123 f., cf. L. Ligeti, "Mots de civilisation de Haute Asie en transcription chinoise," Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae, I (1950-51), 167 f.; cf. also K. H. Menges, Artibus Asiae, XV (1952), 373,

باید به خاطر داشته باشیم که بنا به گفتهٔ نویسندگان باستان، آهن را سکاها نخستین بار به کار بردند (رجوع شود به یادداشت ۹۸). بنا به گفتهٔ هسیود Hesiod، که آن را ائوسبیوس Praeparatio evangelica, x, 6 ذکر کرده است، همان قوم مفرغ را اختراع کرد، و این موضوع را نیز ارسطو از قول پلینیوس آورده است. مدارک سکاهای آسیایی، عقیدهٔ بعدی کاسیودوروس را در نوشته

Varia, IV, 34 (ترجمه Hodgkin, London, 1886), P 257.

تأیید می‌کند:

«آیاکوس Acacus گفته است که مورد استفادهٔ طلا را یافته است و

ایندوس (سند)، پادشاه سکاها مورد استفادهٔ نقره را.» مقایسه شود با:
Pliny. H. N.. VII

125. J. Chardonnet, Atlas international Larousse (Paris, Larousse, 1950), map 24 B; P. W. Danckwortt, Sibirien und seine wirtschaftliche Zukunft (Osteuropa Institut in Breslau, Quellen und Studien, VII. Abt., H. 2., Leipzig, Teubner, 1921), 147-151; S.S Balzac and al., Economic Geography of the USSR (New York, Macmillan, 1949), 96, especially fig. 18 at P. 89; D. B. Shimkin, Minerals, a Key to Sovier power (Cambridge, Mass., Harvard University Press, 1953), 35; F. Leprince - Ringuet. L´avenir de l´Asie russe (Paris, Flammarion, 1951), 46, 50, 70, 78 f., 99; F. Ossendowski, Man and Mystery in Asia (N. Y., Dutton, 1924), 39.

126. S. P. Pallas, Voyages... en diffèrentes provinces de Lempire de Russie (Paris, 1789-93), III, 289, 321-324; cf. 295, 322 f., 335.

127. G. Coedès, Textes d´ auteurs grecs et latins relatifs a l´Extrême Orient (Paris Leroux, 1910), 113.

128. See n. 126; Radloff, Aus Sibirien. I, 128, II, 81 f.

129. E. Reclus, Nouvelle gèographie Universelle (Paris, Hachette, 1881), VI, P. 660 f. Cf. p. 628.

۱۳۰. برای مراجع دیگر در نوشته‌های باستانی، رجوع شود به:

B. Brisson De regio persarum.

principatu (n. ed., Argentorati, 1710), 122, 667; pauly-Wissova, R. E., XXXIII (1936), cols. 709 f., XXXIV (1937), 1642-1654; esp. 1654-1660. 1661, and V (1905), 1035 f., W. Smith, Dictonary of Greek and Roman Geography (Boston, 1865), II, 421, 440, 456; Cf. W. F. Otto, Dionysos Mythos und Kultus (Frankfurt a. M., Klostermann, 1933), 59-61; M. P. Nilsson, Geschichte der griechischen Religion (Handbuch der Altertumswissenschaft, II, 1, München, Beck, 1950-51), I, 535, 548, 557, II; Davies, The Asiatic Dionysos, 151-154; Marquart, Untersuchungen..., 66, 169 f., 243.

گونه‌های دیگر این نام ـ Neisa, Nysa, Nesa, Nisaea ـ احتمالاً از همان ریشه مشتق شده است.

131. Isdorus of Charax, parthian stations, ed. and tr. W. H. Schoff (Philadelphia, 1914); Isidori Characeni, "Mansiones Parthicae," in: Geographi Graeci Minores, I, 245-256.

132. Pauly-Wissowa, ibid.

133. R. Ghirshman, Iran (Penguin books, A 239, 1954), 226; Cf. 236, 270. Marquart, Untersuchungen..., 243; Davies, The Asiatic Dionysos, 41, 151-154.

عجب آن که در زبان‌های ساموئی Samoied در سیبری، نیه‌سه‌آ،

نیاس، نسه، نیسه nese, nyas. Nyisea و nise به معنای «پدر» است. رجوع شود به

De Charency, "Sur la langue youkahire," JA, IXe sèr., XV (1900), 364,

که ممکن است انعکاسی از «Lier Pater» باشد. دربارهٔ افسانه‌های یونانی در سیبری، رجوع شود به:

Radloff, Aus Sibirien, I, 155, and Y. Semyonov, The Conquest of Siberia (London, Routledge, 1944), 100.

در روزگار استرابون (XV, I, 7-8; I, 27; XI, II, I)، این منطقه ممکن است «هندوستان» نامیده شده باشد.

134. Athenacus, Deipnosophistae, V, 198 (ed. Loe, II, 399).

۱۳۵. مارکوپولو، ترجمهٔ هـ یول H. Yule (چاپ سوم، لندن، مری، ۱۹۲۱)، XXVI, XV, XII، ج ۱، صفحات ۳۷۹، ۳۹۱، ۴۳۳، ۴۳۷. از متن فرانسوی (ترجمه به زبان لهستانی، ورشو، ۱۹۵۴)، مقایسه شود XCIX, LXXXIX.

136. W. Koppers, "Pferdeoferund pferdeukult der Indogermanen," Die Indogermanenund Germanenfrage (Wiener Beiträge zur Kulturgeschichte und Linguistik, IV. Salzburg, 1936). 294 f., 306, 311.

۱۳۷. رجوع شود به یادداشت ۱۳۵.

138. Langlois, Historiens... armèniens, I, 43, II, 81.

139. Bar Hebraeus, Chronography, I, 41.

140. Grousset, Histoire de I´Armènie, 91-95.

141. De Groot, Chinesische Urkunden..., II, 28. 35, 40 f., 110; E. Chavannes, Doucuments sur les Tou-Kiue (Tures) Occidentaux (St. Petersburg, 1903), 155.

142. F. Hirth, "The Story of Chang K" ien, China´s Pioneer in Western Asia, "JAOS, XXXVII (1917). 89-116.

۱۴۳. برای ترجمه و حرف‌نویسی حروف‌چینی، مرهون آقای ساموئل مارتین، دانشگاه ییل، هستم. رجوع شود به یادداشت ۷۷.

۱۴۴. هر چند هیرت Hirth، همان کتاب، ۱۴۱ به بعد، دریافته است که Ir-Shi حرف‌نویسی غلطی بود که هنوز آن را به کار می‌برد، به جای آن چه آن را به‌طور صحیح nish می‌دانست.

۱۴۵. برای این نکته رجوع شود به:

Terrien de Lacouperie, Western Origin of the Early, Chinese Civilization, 219-224, 391

که مورد قبول هیرت قرار گرفته است. موقعیت آن، از لحاظ ذکر اسامی نواحی باستانی، مورد مخالفت هیچ دانشمندی نیست. موقعیت جغرافیایی امروزی آن توسط هر دانشمندی متفاوت ذکر شده است. ارزش صوتی، که توسط کارل گرن بازسازی شده است، به‌وسیلهٔ استاد ساموئل مارتین جهت من ارسال شد. ارزیابی دقیق‌تر صوتی واژهٔ نسا به‌وسیلهٔ بودمن N. C. BBodman، در قرائت این رساله در انجمن A. O. S در ۱۹۵۳ پیشنهاد گردید. استاد جورج کندی این قرائت را می‌پذیرد.

146. Marquart, Untersuchungen..., 160; Rawlinson, Sixth

Monarchy, 22,

این نویسندگان، عقیده دارند که سرزمین نسا، که در اوستا آمده، محل اقامت اقوام غیرآریایی (سامی؟) بوده است.

۱۴۷. در روزگار باستان، این محل در نقاط مختلف تشخیص داده شده است. مقایسه شود با:

Davies, The Asiatic Dionysos, 151-154

با منابع طبیعی گوناگون. در رودی به همین نام، مواد نفتی وجود داشته است.

Athenaeus, Deipnosophistae, II, 43 (ed. Loeb, I, 187).

استرابون II, XI، ۵ می‌دانست که نزد یک رود اوخوس Ochus، نفت وجود دارد. یا هر دو رود نزدیک یکدیگر بودند یا یک رود دو نام داشت. هر چند نمی‌توانیم بگوییم که کدام یک مقدم بوده است.

۱۴۸. رجوع شود به یادداشت ۱۳۱. فرسنگ Parasang معادل پنج یا شش کیلومتر است: Pauly-Wissowa, R. E. برای شرح جاده، چاپاررو، می‌توان از کتاب مارکوپولو سود جست. تردیدی نیست که چاپارخانهٔ مغولی، تقلیدی از چاپارخانهٔ پارتی بوده است. مقایسه شود با:

A. Mez, Die Renaissance des Islams (Heidelberg, Winter, 1922), 461, 472.

149. Cf. De Groot, Chinesische Urkunden..., II 48.

این ممکن است بخش پایانی این جادهٔ چاپاررو باشد. همچنین رجوع شود به:

A. Shimazaki, "The ´New Route´ and the Hami Rout,"

Tohogaku, No. 12. june 1956, p.2

۱۵۰. رجوع شود به یادداشت ۶۱.

۱۵۱. در مورد حرف‌نویسی و ترجمه، مدیون آقای ساموئل مارتین هستم. مقایسه شود: هیرت، همان کتاب، ۱۴۸ به بعد.

152. L. J. Ringbom, Graltempel und Paradies (Küngle. Vitterhets Historie och Antiquitets Akademiens Handlingar, del 73, Stockholm, Wahlstrom, 1951), 53.

153. De Groot, Chinesische Urkunden..., II, 35.

154. B. de Montfaucon, Supplèment au livre de I´ antiquitè expliquè (Paris, 1724), V, P. 152; W. Radloff, Sibirskiia drevnosti (Materialy po arkheologii Rossii, 3 and 5, St. Petersburg, 1881-91), Prilozhemia, I, pt, 1, pp. 1-19, pt. 2, pp. 21-52.

منتخباتی از بایگانی‌های روسی از دو کتاب

Witsen, Messerschmidt, Bell;

P. J. V. Strahlen-berg, Description historique de I´Empire de Russie, 1, 44-46, II, 201-206; Gmelin, Reise durch Sibirien, I, 225, II, 93-95, III, passim; Wlangali, Reise nach der östlichen Kirgisen Steppe (Beiträge zur Kenntniss des Russischen Reiches und der angrenzenden Länder Asiens, 20. St., Petersburg, 1856), 32 n., 116-119, 120 n., 131; p. s. Pallas, Voyages... en deffèrentes procvinces de I´Empire de Russie (Paris, 1789-93), III, 85 f., 180

f., 195 f., 245-253, 289, 306 f., 331-334, 422 f., IV, 479, 482, 512, 515-519, V, 19 f., 264; Radloff, Aus Sibirien, I, 48, 53, 61, 115 f., 113, 164, II, 74, 77, 82, 91-97, 123 f., 135, A. Spicyn, "Sibirskaja Kollekcia kunstkamery," Zapiski otdelenia ruskoi i slovianskoi arkhelogii, VIII (1906), 227-248; A. Remusat, "Sur des inscriptions de Sibèrie, "in his Mèlangii, Asiariques (Paris, 1825), 351; de Guignes, Histoire des Huns, II, p. LXV; Semyonov, The Conquest of Siberia, 113; T. Kröger, Das vergessene Dorf (Berlin, Deutsche Buch Vrlg. 1934), 425-429; Cf. A. Remusat, "Relation de expèdition d´ Houlagou, fondateur de la dynastic des Mongols de perse au travers la Tartarie; extraite du Sou-houng kian lou," in his Nouveaux Mèlanges Asiatiques (Paris, 1829), I, pp. 174-176.

در مورد نقش آبیاری در تشکیل امپراتوری‌ها رجوع شود به:

K. A. Wittlogel Oriental despotism (new Haven, Yale University press, 1957), passim; see also M. Miller, Archaeology in the USSR (New York, praeger, 1956), 12-16; cf. B. p. Lozinski, "Le lieu d´origine des Huns," Anales de historia antiqualy medieval, Uneversidad de Buenos Aires (1953), 90-111.

155. Specht, JA, VIIe sèr., II (1883), 317-350; pfitzmaier, Sitzungsberichte der Akademie der Wissenschaften, Wien,

XCVII (1881), 411-490; F. Hirth. China and the Roman [illegible]

A. Remusat, Histoire de la ville de Khotan, tirée des annales de la Chine et traduite (Paris, Doublet, 1820); De Groot, Chinesische Urkunden, passim.

۱۵۶. رجوع شود به یادداشت‌های ۲۵، ۱۶۶.

157. "City of Asia," Ammianus Marcellinus XXIII, 6, 69. Pauly-Wissowa, R. e., s.v.

۱۵۸. در نسا، در شرق دریای کاسپی، مطالب را به خط آرامی بر روی سفالینه‌ها نوشته‌اند:

I. N. Vinnikov, "Zur Sprache der Schriftdenkmäler. aus Nisa," Vestnik Drevnei Istorii, II (1954), 115-128

همان‌گونه که در .Historia, III (1954/55), 510 آمده است. مقایسه شود با:

K. Groenbeck, "A Far Eastern Branch of the Aramaen Script," Art and Letters. India and Pakistan, N. s., XXII (1948), 60 f.

الفبای سغدی از آرامی مشتق شده است و سغدی‌ها به همان اندازه از مغولستان دور بودند:

E. G. Pulleyblank, "A Sogdian colony in Inner Mongolia," T´oung pao, XLI (1952), 317-56.

159. E. Schwarz, Deutsche Namenforschung (Göttingen, Vandenhoeck, 1950), II,. 91;

مقایسه شود: نیساترا Nysatra اسکاندیناویایی با یافته‌های اوزان شرقی، T. A. J. Arne, La Suède et l´Orient (Uppsala, 1914). 186.

۱۶۰. مانند نسا، نیشابور، نصیبین؛ مقایسه شود با: مینورسکی، حدودالعالم

161. A. E. Christensen, L´Iran sous les Sassanides (Copenhague, Levin& Munksgaard, 1935), 369 n. 5.

162. Ethnicon, ed. A. Westermann (Berlin, 1839), passim.

۱۶۳. مسعودی، التبیه ولااشراف مقایسه شود با:

Masoudi, Le livre de l´avertissement..., 137 f. Cf. Masson, Vestnik Drevnei Istorii, 3-38 (1950), 42 f. quoted in Historia, II (1953/54), 119.

۱۶۴. این ممکن است اتحادیه‌ای باشد که «یونانیان آن را سکائیهٔ بزرگ می‌نامیدند: [هر طایفه] مراسم و قوانین و سنن نیاکان خود را حفظ می‌کرد، و هر یک خصوصیت خود را [داشت]»: چنانکه ورنادسکی Vernadsky در Ancient Russia ص ۳۳۰ نقل کرده است.

۱۶۵. رجوع کنید به یادداشت ۲۵.

166. H. Field, Contributions to the anthropology of the Soviet Union (Smithsonian Miscellaneous Collections, CX, No. 13, Washington, 1948), 101 f; V. A. Shishkin, Travaux du depot, oriental, IV (1947) 225-292 (Russian, English resumè, well illustrated); idem, "Varaksha," Sovetskaia Arkheologiia, XXIII

(1955), 101-130.

۱۶۷. این جنبهٔ مهاجرتی تاریخ پارت، باید حتماً مورد بررسی قرار گیرد. در منابع چینی، شواهد فراوانی از این واقعیت وجود دارد.

168. C. H. Kraeling, The Synagogue (The Excavations at Dura-Europos conducted by Yale University and the French Academy of Inscriptions and Letters, Final report VIII, part 1, New haven, Yale University press, 1956), 265, 278. Cf. Ammianus Marcellinus. XXIII, 6, 5-6.

۱۶۹. رجوع شود به یادداشت‌های ۹، ۱۰، ۱۱.

۱۷۰. زمانی که این رساله زیر چاپ بود، استاد ورنادسکی توجه مرا به مقالهٔ زیر معطوف داشت.

J. Przyluski, "Nouveaux aspects de I´histoire des Scythes," Revue de I´Universitè de Bruxelles, XLII (1936/37), 209-223; 293-307.

پرزیلوسکی نویسندهٔ مقالهٔ فوق، از نقطه نظر دیگری، بعضی از مسائل مربوطه را مورد بررسی قرار می‌دهد، و اصل دوگانهٔ سَکَه = سکا و عناصر مذهبی و سیاسی که آن‌ها دارا بودند: پرستش خورشید و فرضیهٔ سلطنت جهانی، بنا به گفتهٔ پرزیلوسکی، آنان فقط حاملان این عناصر بودند که مربوط به گسترش آهن (از صفحهٔ ۲۹۵ مقاله به بعد)، قربانی اسب و افسانه‌های ویژه بودند.

لندیس یک بانوی اشرافی ۱۳۷ بعد از میلاد هاترا

شابک: ۹۶۴-

قیمت: ۵۰۰ تومان